



ماهنامه

برای ایران

أرگان سیاسی

انجمن پادشاهی خواهان

پیشرو



۲۰

راه سوم؛ راه نجات ملت ایران!

در پی بالا گرفتن تهدیدهای آقای ترامپ مبنی بر: "یا توافق یا بمباران"، و به دنبال آن ادعای وزیر امور خارجه فرانسه، آقای ژان نوئل بارو، مبنی بر این که: "بدون توافق اتمی با ایران رویارویی به نظر می‌رسد"، و «تقریباً اجتناب‌ناپذیر» نظامی تجمع سنگین نیروهای نظامی آمریکا در شاخاب پارس، همه و همه نمایانگر آنست که منطقه آبستن رویدادهای تازه ای است. **صفحه ۲**



شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی:

زرتشت، پیام‌آور ایرانی، شخصیتی ملی و فرامذهبی برای ما ایرانیان است. نیکی و راستی، که بنیاد دین زرتشت را تشکیل می‌دهد، آن ارزش‌های والایی است که هم در مبارزه امروز برای نجات میهن، و هم در بازسازی ایران فردا، بیش از همیشه به آن نیاز داریم. جمهوری اسلامی بر پلیدی و دروغ بنا شده، و ملت ایران با پندار نیک، گفتار نیک، و کردار نیک می‌تواند راه خود را به سوی آزادی و شکوفایی پیدا کند. زادروز زرتشت (خردادسال) بر زرتشتیان و همه ایرانیان فرخنده باد. **صفحه ۲**

مراد ما از شرکت در مبارزات

مردم و ارتقای آن چیست؟

ویژگی دوران کنونی آنست که جنبش مردمی در دوران رکود و خمودی بسر نمی‌برد. به هر سو که بنگریم توده‌هایی را می‌بینیم که برای احقاق حقوق صنفی و یا مدنی‌شان در کوچه و خیابان، مدرسه و دانشگاه، کارخانه و مزارع و ...، با عوامل رژیم دست به گریبان بوده و به شکل انفرادی و یا گروهی مبارزه‌شان را به پیش می‌برند. **صفحه ۳**



مذاکره و نتایج آن برای ملت ایران

نتیجه مذاکرات جمهوری اسلامی با دولت مستقر در آمریکا هرچه که باشد؛ منجر به رهایی ملت ایران از یوغ استعمار وحشیانه این جمهوری ایران ستیز نخواهد شد. آینده روشن مردم ایران تنها بر بستر مبارزه تا نابودی جمهوری اسلامی و برقراری سامانه شاهنشاهی در روند یک انقلاب ملی توسط ملت دلیر ایران، تأمین خواهد شد. **ص ۳**



در برگهای دیگر می‌خوانید:

۱. "بیرون، بیرون، حماس بیرون" ص ۴
۲. جنگ و جایگاه ما! ص ۵
۳. بحث داغ "مذاکره" ص ۵
۴. در اتحاد با یکدیگر سیاستهای رژیم را خنثی سازیم؛ ص ۶
۵. "کورش آسوده بخواب، که ما بیداریم"، ص ۸
۶. پیشگامان زمانه: چرا آریو برزن، بابک خرم‌دین، و دیگر قهرمانان ایران، فراتر از دوره خود بودند؟ ص ۸
۷. در باره بخش "ستون آزاد" در ماهنامه "برای ایران"، ص ۹
۸. ...

ما و "پنجاه و هفتی ها"

ستون آزاد

از: گیوس

انقلاب پنجاه و هفت، که در این مقاله با عنوان "فاجعه‌ی پنجاه و هفت" از آن یاد می‌شود؛ باید امروز دیگر برای هر ناظر واقع‌گرا، به عنوان یکی از مخرب‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران شناخته شده باشد. انقلابی که وعده‌ی آزادی، عدالت و بازگشت به ارزش‌ها را داد؛ اما حاصلش سرکوب، عقب ماندگی، تبعیض ساختاری و انزوای بین‌المللی شد. **صفحه ۷**

ستاره تابان سیستان: رادمان پور ماهک

در آرایش هنر پایداری، از کارگاه کوچک رویگری ی پدر، به پهنه‌ی گسترده‌ی عیاری کوچیده - بی‌باکی‌ی سرشتی در کار را با شکوه مهر و فروتنی آمیخته تا دشمن را هرچه سخت‌تر برماند و دوست را هرچه گرم‌تر به خویش خواند. دو پدیده‌ی کارا ناهمواریهای راه را گام به گام کاسته و هموار کرده تا دستانی توان‌تر را شیفته‌ی فشردن باید. پیش از اینکه به بخت راه هموار اندیشد، دل به پایان راهی بسته که باید میبیمود. بختی خوش نبوده که او را ساخته - این او بوده که به بخت خوش آبرو بخشیده - ناپلئون بنایارت هزاران چون او را در این آب و خاک باید میشناخته که روزی به روشنی گفته: "اگر نیمی از سپاهم ایرانی بودند، دنیا را زیر فرمان می‌آوردیم!" (نامه‌ی ناپلئون به فتحعلیشاه: روزیکه جهان زیر سایه‌ی شهنشاهان کهن دیار پارس آرامیده بود، پدرانمان در جنگلهای باختر، نارگیل به کله‌های هم پرتاب میکردند! - ۱۸۱۱، موزه‌ی لوور پاریس).

ص ۱۰

هر آنچه که در این ماهنامه چاپ می‌شود، دیدگاههای شخصی نویسندگان و یا گردانندگان آن است و ابدا هیچ مسئولیتی متوجه شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی و دیگر جریانهای سیاسی هوادار سامانه پادشاهی نیست!

شهریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی

به مناسبت ۱۲ فروردین:

راه سوم؛ راه نجات ملت ایران!

در پی بالا گرفتن تهدیدهای آقای ترامپ مبنی بر: "یا توافق یا بمباران"، و به دنبال آن ادعای وزیر امور خارجه فرانسه، آقای ژان نوئل باور، مبنی بر این به «تقریباً اجتناب‌ناپذیر» که: "بدون توافق اتمی با ایران رویارویی نظامی نظر می‌رسد"، و تجمع سنگین نیروهای نظامی آمریکا در شاخاب پارس، همه و همه نمایانگر آنست که منطقه آبستن رویدادهای تازه ای است. در این راستا؛ هر جریان سیاسی باید با تبیین سیاستهایش در رابطه با احتمال رویداد چنین جنگی، به تشریح مواضع خود برای مردم و هوادارانش پرداخته و آنها را برای برخورد با چنین پدیده ای آماده نماید.

انجمن پادشاهی خواهان پیشرو به پیروی از مواضع درست و اصولی شاهزاده رضا پهلوی مبنی بر این که مخالف تعرض نظامی نیروهای بیگانه به خاک کشور ما می باشند، ما نیز بر این باوریم که هرگونه حمله نظامی از سوی هر کشوری به ایران عزیز ما، نكوهیده است. اما باید به روشنی هرچه تمامتر این نکته را نیز بیافزاییم که مقصر اصلی در بوجود آوردن چنین وضعیتی برای میهن ما نه اسرائیل، نه آمریکا، نه فرانسه و ...، بلکه نتیجه سیاست های جنگ طلبانه جمهوری اسلامی است. ما در این نوشته بر آن نیستیم تا به چند و چون شرط های دولت آقای ترامپ و یا شیوه مذاکره جانبیان حاکم بر ایران بپردازیم؛ در اینجا آهنگ آن داریم که چه راههایی پیش پای این دولتها و ملت ما قرار دارد و اتخاذ این راهها به کجا منتهی خواهد شد.

راه یکم؛ اگر جمهوری اسلامی به خواسته های آمریکا تن ندهد و کار به رویارویی نظامی بکشد. بسته به شدت و گسترده عملیات نظامی آمریکا و اسرائیل، احتمال نابودی بیشتر زیرساختهای اقتصادی، عمرانی، صنعتی و ... کشور بسیار زیاد است. در اثر هرج و مرج حاصله، سرکوب مردم توسط رژیم برای بقا، نبود برق و آب و ... و مرگ و میر به دلایل گوناگون بسیار افزایش می یابد. حتی اگر جنگ به پایان برسد و جمهوری اسلامی ای هم سرکار نباشد، دولت برآمده آینده احتمالاً به سالها زمان و صدها میلیارد دلار نیاز دارد تا کشور را برساند به همین جایی که اینک هست. اثرات ویرانگر و نتایج مخرب جنگ بر کسی پوشیده نیست. جنگ دست کم برای ملت های ناتوان نعمت نبوده و برای ایران ما نیز نخواهد بود.

راه دوم؛ جمهوری اسلامی توافق می کند تأسیسات اتمی مناقشه برانگیز را جمع و صنایع نظامی موشکی را محدود سازد؛ در ادامه چنین توافقی روشن است که توان نظامی ایران بسیار محدودتر از آنی می شود که هم اینک هست. در چنین شرایطی این احتمال که آمریکا همان سیاستی را که در رابطه با لیبی پیش گرفته بود، در رابطه با رژیم نیز در پیش بگیرد. احتمالی که همیشه وجود دارد و نمی توان آنرا دست کم گرفت؛ آنگاه با کمترین هزینه، جمهوری اسلامی را با همان بمبارانهای سنگین و احتمالاً با از بین بردن زیرساختها سرنگون کند، ایران را مانند لیبی به آمان خدا رها کند تا تشنگان قدرت به جان یکدیگر بیافتند. در راه دوم؛ هزینه مالی و جانی و مصیبتهای ادامه دار جنگ کمتر از راه یکم نخواهد بود. عراق، سوریه و افغانستان شاهد این ادعاست.

راه سوم؛ راهی است که ملت ایران نه بعنوان نظاره گر رُخدادها، بلکه تصمیم می گیرد که خود موتور تغییر باشد. و آن هنگامی است که با افزودن بر سطح مبارزاتش علیه رژیم بکوشد تا خود سرنوشتش را تعیین کند. بدان باوریم که هرچه مبارزات سازماندهی شده مردم افزایش یابد و رژیم را به زباله دان تاریخ نزدیکتر سازد، امکان حمله نظامی نیروهای بیگانه با کاهش می یابد و با محدود به ضربه زدن به نیروهای سرکوب رژیم و صنایع غنی سازی و ... خواهد گشت. راه سوم؛ موجب می شود تا ایرانیان با هزینه بسیار کمتر هم شر جمهوری اسلامی را از سر خود باز کنند، و هم بتوانند با اتخاذ خط مشی سیاسی نوینی مبنی بر: "با دوستان مروت، با دشمنان مدارا"، پاسدار صلح و آرامش در منطقه، پیشگام همکاریهای اقتصادی در پهنه جهانی و با گسترش آزادیهای فردی و اجتماعی در ایران، پاسدار دموکراسی و ضامن منافع ملی ایرانیان گردند. از این روی ما با قدرت هرچه تمامتر در برابر هرگونه یورش نظامی از سوی هر قدرت بیگانه ای از یکسو، و از سویی دیگر در برابر جمهوری ننگین اسلامی بانگ بر می آوریم:

نه به جمهوری ننگین اسلامی،

نه به حمله نظامی نیروهای بیگانه،

پیروزیاد انقلاب ملی-دمکراتیک ملت ایران به رهبری شاهزاده رضا پهلوی!

جمهوری اسلامی در چنین روزی با تکیه بر فریب و تقلب انتخاباتی تأسیس شد. این رژیم از همان آغاز نامشروع و غیرقانونی بود، و مردم ایران به درستی ۱۲ فروردین را روز نه به جمهوری اسلامی نامگذاری کرده اند.

اما اکنون که اکثریت قاطع مردم ایران، حتی کسانی که قبلاً حامی رژیم بودند، به این باور رسیده اند که تنها راه نجات کشور سرنگونی نه «جمهوری اسلامی و استقرار یک دولت ملی است، می‌بایست از فراتر برویم و جایگزین این رژیم فرسوده و «به جمهوری اسلامی در معرض سقوط را دقیق‌تر و جامع‌تر ترسیم و تصویر کنیم.

در چنین روزی، نخست باید تاکید کنیم که بر خلاف جمهوری اسلامی که بر اساس انتخابات دروغین و در فضایی آکنده از رعب و وحشت و اعدام‌های گسترده تأسیس شد، مردم ایران باید این حق را داشته باشند که در فضایی آزاد و به دور از هرگونه ترس و تهدید، نظام حکمرانی آینده کشور را از طریق یک همه‌پرسی انتخاب کنند.

برخلاف رژیم ولایت مطلقه فقیه، در نظام آینده ایران، جدایی دین از حکومت باید اساس حکمرانی باشد و این نظام همچنین باید بر پایه دموکراسی و حقوق بشر استوار باشد.

بر خلاف جمهوری اسلامی که با حذف دولت ملی، تلاش کرد کند و با فرقه‌گرایی، بذر تفرقه و «ملت» را جایگزین «امت» بی‌اعتمادی را در جامعه بکارد، دولت ملی آینده ایران، حافظ تمامیت ارضی و وحدت ملی، و ضامن امنیت و حقوق شهروندی همه ایرانیان خواهد بود.

در مقابل جمهوری اسلامی که بی‌ثباتی، آشوب، ترور و بحران را به منطقه و جهان صادر کرده است، دولت ملی آینده ایران بر اساس منافع ملی به دنبال گفت‌وگو، تنش‌زدایی و همکاری سازنده با همه دولت‌های جهان خواهد بود.

در حالی که جمهوری اسلامی ثروت ملی ایران را به یغما برده و اقتصاد کشور را به نابودی کشانده، دولت ملی آینده ایران، رفاه، رشد اقتصادی و توسعه پایدار را برای ملت ایران به ارمغان خواهد آورد. نام ایران دوباره بلند خواهد شد و عظمت به سرزمین ما باز خواهد گشت.

در سال سازماندهی برای اقدام نهایی، از شما هممیهنان عزیزم در داخل کشور می‌خواهم که روند سازمان‌یافتن را از خانواده، دوستان نزدیک و افراد مورد اعتماد خود آغاز کنید. آن همبستگی باشکوه ملی را که در چهارشنبه‌سوری و نوروز به نمایش گذاشتید، در سیزده‌بدر و مناسبت‌های پس از آن بزرگتر و گسترده‌تر کنید. در جای‌جای ایران، از استادیوم‌های ورزشی تا سالن‌های تئاتر و سینما تا کنسرت‌های موسیقی، از دانشگاه تا بازار، و در هر گردهمایی و اجتماعی، دوشادوش هم سرود اتحاد ملی بخوانید.

اگر در خارج از ایران زندگی می‌کنید، مسئولیت شما در پشتیبانی از انقلاب ملی ایران و پژواک خواسته‌های هممیهنان‌مان بیش از پیش است. برای تأثیرگذاری بیشتر، لازم است که در راستای هم‌افزایی بیشتر نیروهای‌تان بکوشید. شما با پیوستن به احزاب، سازمان‌ها و انجمن‌هایی که به تازگی همکاری‌های خود را در چارچوب اصول و برنامه مشترک آغاز کرده‌اند، می‌توانید فعالیت‌های خود را منسجم‌تر و موثرتر سازید.

ما در مسیر پیروزی قرار داریم و با سازمان‌یافتن و همبستگی بیشتر، به پیروزی نزدیک‌تر خواهیم شد. باور دارم که آینده‌ای روشن در انتظار ایران است.

پاینده ایران،

پیش به سوی تشکیل هسته های مخفی - مبارزاتی از گروه های گوناگون اجتماعی!

مراد ما از شرکت در مبارزات مردم و ارتقای آن چیست؟

باید در مبارزات گروه‌های مختلف مردم در هر شکل و سطحی که هست شرکت کرد و آنرا ارتقاء بخشید!

انقلابیون برای به انجام رساندن یک انقلاب پیروزمند، خویشکاریهای سترگی پیش روی دارند. از رزم انقلابی با نیروهای انتظامی گرفته تا شناسایی شیوه‌های پایش نیروهای امنیتی دشمن، از پخش شبنامه به منظور آگاهی بخشیدن به مردم مبارز گرفته تا سازمان دادن اعتراضات خیابانی و ... همه و همه بخشهای جدایی ناپذیری از پیکار نیروهای مبارز و انقلابی ما را تشکیل می‌دهند. اما هنگامی که سخن بر سر سازماندهی مبارزات مردم است، به وظایف ویژه‌ای اشاره داریم که از یکسو نشانگر مرحله‌ تازه‌ای از مبارزات گروه‌های مردمی ما بوده و از سوی دیگر حاکی از آن پیوندی است که اگر میان مردم و نیروهای انقلابی برقرار نشود، خیزش مردمی با شکست دیگری روبرو می‌گردد.

ویژگی دوران کنونی در آنست که جنبش مردمی در دوران رکود و خمودی بسر نمی‌برد. به هر سو که بنگریم توده‌هایی را می‌بینیم که برای احقاق حقوق صنفی و یا مدنی‌اشان در کوچه و خیابان، مدرسه و دانشگاه، کارخانه و مزارع و ... با عوامل رژیم دست به گریبان بوده و به شکل انفرادی و یا گروهی مبارزه‌اشان را به پیش می‌برند. ترس از نیروی سرکوب رژیم در اذهان مردم ترک برداشته و تجربه‌های خیزش‌های مردمی یک دهه گذشته، ملت دلیر ما را در کسب حقوق از دست رفته‌اشان نیرومندتر ساخته است. در این بُرهه این تنها انقلابیون نیستند که بازیگر فعال صحنه مبارزات ضد رژیم‌اند، بلکه اقشار گوناگون مردم با شدت بخشیدن بر مطالبات صنفی به شکل اعتصابات و تظاهرات، اینک به شکل گروهی و فارغ از منافع شغلی با طرح شعارهای ملی گریانه به خیابانها آمده و دستگاه ایران ستیز حاکم را به چالش می‌کشند. در چنین وضعیتی خویشکاری نیروهای مبارز پادشاهی خواه چیست و چه مسئولیتهایی در برابر نیاز امروز جنبش، برای خود قائلند؟

پیش از آنکه به تعیین وظایف بپردازیم؛ باید به این واقعیت توجه داشت که باشیم که نیروهای امنیتی دشمن نیز متوجه تغییر اوضاع بوده و می‌کوشد تا مبارزات مردم را مهار و تحت اختیار خود درآورد. نخست آنها می‌کوشند تا با شکار انقلابیون به عنوان نیروهای آگاه و کارکشته، جنبش را بی‌سر سازند. پس از آن، به درهم شکستن مقاومت‌های مردمی می‌پردازند. در چنین وضعیتی نیروهای مبارز نباید این فرصت را به دشمن بدهند تا مورد شناسایی و از سوی دشمن شکار شوند. نیروهای میدانی ضمن اینکه نباید از دید مردم پنهان بمانند، برای جلب اعتماد آنها باید در میانشان بوده و در مبارزه آنها با رژیم در هر شکل و سطحی که هست سهیم باشند. هیچ مبارزه و انقلابی با حرکت انگشتان بر روی گوشی‌های همراه، سازماندهی و به پیروزی نرسیده است. برای شکست رژیم، باید با کارگران در اعتصاباتشان همراه بود، با کشاورزان در درخواستهای بحق آنها برای تأمین آب برای کشاورزی و آشامیدن، همراه بود. باید با دانشجوی، کادر درمان، دانش آموزان و کارگران صنعت حمل و نقل و ... همراه بود. هر کجا که مشت گره کرده‌ای هست، پادشاهی خواهان نیز باید در آنجا حضوری فعال داشته باشند. تنها در این وضعیت است که نیروهای مردمی به ما اعتماد کرده و نیروهای مبارز را در دل خود جای داده و می‌کوشند تا رهبران مبارزات میدانی را از گزند دشمن در پناه خود بگیرند.

آزادخواهان پادشاهی خواه، وظیفه‌اشان تنها این نیست که برای به

خیابان آوردن مردم، فراخوان مبارزاتی صادر کنند؛ بلکه در ادامه باید بتوانند مبارزات آنها را هدفمند و با برنامه در میدان نبرد هدایت و رهبری نیز بکنند. شوربختانه این مسئله به همین راحتی‌ها هم نیست؛ نیروهای نفوذی دشمن خواهند کوشید به رخت مردم و مبارزان آمده و با حمل پرچم و سر دادن شعارهای آتشین، رهبری میدانی را در دست بگیرند تا بتوانند آنرا به انحراف بکشانند. مردم چگونه می‌توانند در جریان عمل، میان نیروهای راستین میدانی و نیروهای نفوذی دشمن تفاوت قائل شوند و پی ببرند کدام پادشاهی خواه است و کدام نفوذی؟ آنها چگونه می‌توانند به شما اعتماد کنند، هنگامی که نفوذی‌های دشمن می‌کوشند تا به درون صفوف ملت رخنه و عناصر مبارز را شناسایی و حرکت مردم را به شکست بکشانند؟ یک انقلابی نمی‌تواند رهبری مبارزات مردم را در دست بگیرد، هنگامی که در بطن مبارزات آنها شرکت نداشته است. به همین دلیل؛ بایسته است که مردم شما را در کنار خود در کارخانه و دانشگاه، در مزارع و بیمارستانها و ... و در مبارزات خود ببینند و با تحلیلها و شعارهای مبارزاتی شما آشنا شوند. کارگران و کشاورزان، کادر درمان و دانشجویان و بصورت اولی، ملت ایران باید با برنامه‌های صنفی، سیاسی و مبارزاتی پادشاهی خواهان آشنا شده و در ارگانه‌های صنفی، اتحادیه‌ها، سندیکاها و شبکه‌های مخفی که تحت نظارت و هدایت پادشاهی خواهان است قرار بگیرند تا بتوانند متحداً و یکصدا مبارزه سیاسی علیه ساختار حاکم را به پیش ببرند. تنها در این صورت است که مبارزات آنها از شکل خام، محدود و بی‌برنامه بیرون آمده و با رهبری پادشاهی خواهان ارتقاء می‌یابد.

مذاکره و نتایج آن برای ملت ایران



در پی گفتگوهای پشت پرده میان مقامات دولت آمریکا و جمهوری اسلامی، نتیجه بر آن شد تا پیرامون درخواستهای آمریکا، از آنجمله برچیدن غنی‌سازی اورانیوم برای پایگاههای هسته‌ای ایران، به گفتگوهای همه‌جانبه تری در سطح مقامات بالای دولتی بپردازند. از آنجاییکه این "مذاکرات" و شکست احتمالی آن، چاشنی تهدید بمباران ایران را نیز به همراه دارد، افکار عمومی جهان، بویژه مردم ایران را بسوی خود هرچه بیشتر جلب کرده است. فارغ از اینکه نتیجه این گفتگوها چه خواهد بود و چه منافعی برای طرفین مذاکره کننده در بر خواهد داشت؛ و سوای اینکه چه واکاوی‌هایی در باره "مذاکره" فوق از سوی رسانه‌های همگانی می‌شود، و یا جناحهای سیاسی گوناگون چه موضعی در این راستا اتخاذ می‌کنند؛ بر خود لازم می‌شماریم تا با دیدی متفاوت به روشنگری برخی نکات که می‌توانند ما را در اتخاذ مواضع درست رهنمون سازند، بپردازیم. به نگر ما در رابطه با "مذاکره" دولت آمریکا با رژیم، سه جناح بصورت فعال درگیر هستند. درباره طرف یکم این ماجرا آمریکا، باید به این قواعد کلی درباره قدرتهای بزرگ جهانی واقف باشیم:

۱. قدرتهای بزرگ جهانی هیچگاه منافع ملی خود را با منافع مردم کشورهای در حال توسعه یا توسعه نیافته و یا حتی هم پیمانان استراتژیکشان، گره نمی‌زنند. ادامه در ص ۴

پیش بسوی سازماندهی مبارزات ملی-انقلابی ملت ایران!

”بیرون، بیرون، حماس بیرون“



در بامداد آدینه، ۸ فروردین ۲۵۸۴ (۲۸ مارچ ۲۰۲۵)، صدها تن از مردم جنگ زده شمال غزه، به خیابانهای ویران شده "بیت لاهیا" آمده و با خشم و نگرانی فریاد برآوردند: "بیرون، بیرون، حماس بیرون!" صدها تنی که هرکدام از آنها دست کم دلبندی را در جنگ از دست داده بودند. صدها تنی که نزدیک به دو سال نه شب داشتند و نه روز؛ هر چه بود بمب بود و گلوله بود، خون بود و آه بود و گریه بود...! و در همه این نزدیک به دو سال؛ جمهوری ننگین اسلامی، باعث و بانی اصلی این جنایت هولناک با شعارهای توخالی مشغول سرکشیه کردن، تحقیر و خالی کردن نفرت، عقده و کینه ای حقیر بر سر ملت ایران بود. نزدیک به دوسالی که هر چه بر سر مردم غزه ریخته می شد، این جوانان دلاور ایرانزمین بودند که انگار می بایست با پرپر شدن اندامهای ستبرشان در برابر گلوله های مزدوران رژیم در خیابانها، چاره ای بر خشم و جنون لگام گسیخته جمهوری قداره بدستان شوند. دلیرانی که با آونگ شدن بر دارهای نفرت و کینه، با خونشان تشنگی سوزان سردمداران این جمهوری ایران ستیز با مغزهای کارتنک بسته دوران پارینه سنگی را، می بایست فرو نشانند.

"بیرون، بیرون، حماس بیرون" تنها یک شعار نیست؛ سرانجام و برآمد یک سیاست راهبردی بی اندازه نادرستی است که تنها می توانست از مغزهای یخ زده مُشتی بنیادگرای خونریز سرچشمه بگیرد و در یکشنبه ۹ مهر ۸۲ (۷ اکتبر ۲۳)، همزمان دو ملت را به سوگواری بنشانند.

برنامه ریزان، دست اندرکاران و کارگزاران چنین راهبردی همه به یک اندازه گناهکار بوده و تنها گریبان کارگزار (در اینجا حماس) را گرفتن، رهانپن جمهوری اسلامی از زیر فشار هازمان (جامعه) جهانی به عنوان بزرگترین رژیم تروریستی جهان است.

جا دارد تا اشاره ای به آن دسته از دلدادگان تنوری "امپریالیسم جهانی" و دوستان "چپ" کرده و بیرسیم که چرا اینک برای همبستگی با مردم غزه، به خیابانها نمی آیند و هم صدا با آنها خواهان اخراج حماس نمی شوند؟! درست همانگونه که جوانان رنجیده "بیت لاهیا" خواهان اخراج حماس شده اند، مگر اینها جزء "خلق" فلسطین نیستند!!؟

هم میهنان مبارز و آگاه، فرهیختگان؛ جمهوری اسلامی به عنوان سردمدار و برنامه ریز اصلی رویداد وحشتناک و ننگین یورش به کشور اسرائیل در ۹ مهر ۸۲، می رود تا اینبار میهن ما را به غزه دیگری تبدیل کند. آیا باید این فرصت را به آنها بدیم تا پس از دهها هزار کشته، صدها هزار زمین گیر شده برآمده از جنگ و ملیونها آواره و صدها میلیارد دلار خسارت اقتصادی، چون غزه ایبان تازه بخود آییم و بگوییم: "بیرون، بیرون، جمهوری اسلامی بیرون"!!؟ یا اینکه آستینها را بالا زده و در برابر سیاستهای نادرست دشمن ایستاده و پیش از رویداد فاجعه، ادامه در ص ۵

”مذاکره و نتایج آن ... ادامه از ص ۳

آنها هرکجا که منافع ملیشان حکم کند با ارتجاعی ترین دولتها نیز کنار آمده و برای کسب سود بیشتر با آنها به همکاری می پردازند. ۲. قدرتهای بزرگ جهانی هیچگاه منافع ملی خود را با سرنوشت دولتهای دست نشاندۀ خود، گره نمی زنند. یعنی اگر زمانی فرا رسد که نتوانند از دست نشاندگان خود برای حفظ منافع استراتژیکشان حمایت کنند، برای حفظ همان منافع و یا بخشی از آن؛ دست همکاری بسوی اپوزیسیون واقعی و یا دست ساخته خود، دراز می کنند.

طرف دیگر ماجرا جمهوری اسلامی است:

۱. سردمداران جمهوری اسلامی بارها ثابت کرده اند که برای آنها "حفظ نظام از اوجب واجبات است". زین روی هر کجا قافیه را تتگ ببینند، یا "جام زهر" سر می کشند، یا "عقب نشینی قهرمانانه" می کنند. با این سیاست منتظر زمان نشسته تا سرفرصت ایران را برای "ظهور امام زمان" (بخوان استثمار لگام گسیخته) آماده کنند.

۲. تجربه حکومتداری رژیم در روند ۴۷ سال گذشته به اثبات رسانده است که تحت هر شرایطی در اجرای قوانین قرون وسطایی (شرع اسلامی) در حق مردم ایران گامی عقب ننشسته و با اعمال شدیدترین دیکتاتوریها، با ایرانیان چون اسیران جنگی رفتار می کنند.

۳. برای حاکمیت؛ در هر شرایطی رفاه و امنیت کشورهای مسلمان، بویژه کشورهای عربی، از اولویت برخوردار بوده و در برنامه های اقتصادی رژیم، ایرانیان هیچ جایگاه و رتبه ای بجز بهره دهی ندارند.

۴. اوضاع زندگی ملت از درگاه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، آزادیهای سیاسی و فردی و ... روز به روز بدتر از روز پیش می گردد.

اما طرف سوم ماجرا که در هیچ "مذاکره" ای جایی ندارد و جناحهای درگیر "مذاکره" هم به آن اهمیتی نداده، اما تحت شرایطی این طرف سوم می تواند همه معادله ها را بهم بزند، خود ملت ایران است.

۱. در هر هازمان (جامعه) دیکتاتور زده ای، هنگامی که مردم برای احقاق حق و تعیین سرنوشتشان متحد و یکصدا بپا می خیزند، قدرتهای بزرگ ناچار می شوند تا از پشتیبانی حکومت دست نشاندۀ صرف نظر کنند. و ایران ما نیز مستثنی نیست.

۲. ایرانیان می توانند با اتحاد و مبارزه هدفمند هر معادله ایی را بسوی منافع خود با پیروزی رقم بزنند.

۳. هیچ دولت بیگانه ایی در جهان، منافع ملت ایران را مقدم بر منافع و مطامع خود قرار نمی دهد. زین روی؛ دیربازی است که روشنفکران میهن پرست در اندیشه آند تا با سازماندهی مبارزات ایرانیان، آنها را قادر سازند خود موتور تغییر بوده و به نیروی ملی و همگانی خود بیش از هر چیز دیگری تکیه کنند.

بنابراین؛ نتیجه مذاکرات جمهوری اسلامی با دولت مستقر در آمریکا هرچه که باشد؛ منجر به رهایی ملت ایران از یوغ استثمار وحشیانه این جمهوری ایران ستیز نخواهد شد. آینده روشن مردم ایران تنها بر بستر مبارزه تا نابودی جمهوری اسلامی و برقراری سامانه شاهنشاهی در روند یک انقلاب ملی توسط ملت دلیر ایران، تأمین خواهد شد.

پیروز باد مبارزات ملی-دمکراتیک ملت ایران به رهبری شاهزاده رضا پهلوی!

”بیرون، بیرون، حماس بیرون ... ادامه از ص ۴

این توده سرطانی را برای همیشه به زباله دان تاریخ بسپاریم؟
به باور ما با پافشاری بر خواسته های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و با به چالش کشیدن قوانین و افسرگرای اسلامی در هر کوی و برزن از یکسو، و با گسترش و ژرفا بخشیدن به مبارزات صنفی-مدنی، اعتراض های هماهنگ و با افزایش روحیه مبارزاتی و همبستگی ملی از سوی دیگر، باید این جمهوری آدمکش را زیر فشار خرد کننده نگاه داشت تا نتواند با خیال آسوده آنچه را که باید برای ملت هزینه کند، صرف سرکوب ایرانیان سازد.

مبارزه بی امان و یکپارچه برای سرنگونی این جمهوری پلید، تنها سلاح کارآمد علیه هر جنگ ناخواسته است!

جنگ و جایگاه ما

این روزها به درستی یورش نظامی آمریکا به ایران، تبدیل به دغدغه اصلی برای مردم میهن ما شده است. گرانی، بی خانمانی، بیکاری، اعتیاد، فحشاء، دستمزدهای پایین، اختلاس، دزدی مسئولین فاسد حکومتی، رشوه و هزاران درد اجتماعی دیگر کم بودند، اینک یورش نظامی آمریکا نیز به آنها افزوده شده است!

جایگاه و یا موضع انجمن پادشاهی خواهان پیشرو در برابر چنین تهدیدی چیست؟

ما بارها ابراز داشته ایم که یورش نظامی بیگانگان به میهن خود را نمی پذیریم و با آن سر ناسازگاری داریم؛ اما در اینجا باید این واقعیت را نیز بیافزاییم؛ اگر ایران ما اینک در برابر چنین تهدیدی قرار گرفته است؛ سرچشمه این تهدید، سیاستهای ۱۰۰٪ نادرست جمهوری چپاولگر اسلامی در زمینه های گوناگون داخلی و بین المللی می باشد. ۴۷ سال پرچم های ملی کشور های دیگر را لگدمال کردن، آتش زدن، مورد بی احترامی قرار دادن، در نشستهای رسمی و غیررسمی جهانی علیه آنها فحاشی کردن، اقدامات تروریستی علیه شهروندان انجام دادن و صدها مورد دیگر که از سوی کارگزاران همین جمهوری فاسد و با دستور شخص خامنه ای جلاد و ”بیت رهبریش“ به اجرا درآمدند؛ اینک ملت ما را در موقعیتی قرار داده است که می خواهند عملاً آنرا در برابر جنگی سهمگین قرار دهند.

ما با این جنگ مخالفیم، زیرا:

۱. این جنگ ملت ما نیست و جز زیان هیچ سودی برای مردم در بر ندارد،
۲. هر جنگی ویرانگر است، انسانها را به کام مرگ و نیستی می کشاند، کودکان را بی سرپرست، مادران را داغدار و پدران را آواره و در بدر می کند،
۳. ما ۱۰۰٪ با جنگ مخالفیم. برخی اما می پرسند؛ خُب، پس چگونه این رژیم را به زباله دان تاریخ بسپاریم؟

آنان که از در مخالفت با این جمهوری ننگین، توجیه گر چنین جنگی می شوند باید بدانند که آنها نخست، امید و باورشان را به توانایی و قدرت ملت ایران از دست داده اند. و دوم اینکه؛ به جای مبارزات سازماندهی شده و هدفمند، به جای آماده ساختن ملت ایران برای بدست گرفتن سرنوشتش، و به جای انجام وظایف تاریخی اش، یعنی سازماندهی انقلاب ملی ایرانیان، آستان بوس چکمه سربازان بیگانه شده اند.

اینک چه باید کرد؟ برای پرهیز از چنین جنگ ناخواسته ای، باید

مردم را تشویق به ادامه مبارزاتشان در هر سطحی که هست نمود. می خواهد این اعتراضات صنفی، فرهنگی و یا سیاسی باشد و یا این اعتراضات جنبه نافرمانی های مدنی داشته و خواهان لغو قانون حجاب اجباری برای کارمندان ادارات دولتی و شرکتهای خصوصی، آزادی زندانیان سیاسی و لغو قانون ارتجاعی اعدام باشد. باید در پیکار ملت ایران شرکت کنیم و با سازماندهی آنها، مبارزاتشان را ارتقا ببخشیم و با اعتراضات بخش های دیگر هازمان و یا جامعه، مرتبط سازیم.

بحث داغ ”مذاکره“

این روزها بحث ”مذاکره“ میان نمایندگان دولت آقای ترامپ و جمهوری چپاولگر اسلامی، حساسی داغ شده و تقریباً به هر کانال خبری – تحلیلی که بنگریم، درباره اش به گفتگو و تفسیر مشغولند.

موضع انجمن پادشاهی خواهان پیشرو در اینباره چیست؟

از نگاه ما؛ سه جریان در این مذاکره می توانند نقش ایفا کنند:
یکم آمریکا؛ درباره آمریکا و قدرتهای بزرگ جهانی باید توجه داشته باشیم که آنها؛ هیچگاه منافع ملی خود را با منافع مردم کشور های دیگر و یا حتی شُرکای استراتژیکشان گره نمی زنند. در همین راستا؛ منافع ملی خود را حتا با سرنوشت دولتهای دست نشاندۀ خود نیز گره نمی زنند. این بدان معنیست: هرکجا منافعشان حکم کند با ارتجاعی ترین دولتها نیز کنار آمده و برای کسب سود بیشتر با آنها به همکاری می پردازند. و یا تحت هر شرایطی اگر نتوانند حکومت های دست نشاندۀ را حفظ کنند، براحتی از آنها عبور کرده و با آلترناتیو به چانه زنی برای منافع خود مشغول می شوند. نتیجه اینکه آمریکا تنها به منافع خود می اندیشد و هیچ چیز دیگری برایش اهمیت ندارد. طرف دیگر ماجرا جمهوری اسلامی است:
سردمداران جمهوری اسلامی بارها ثابت کرده اند که برای آنها ”حفظ نظام از اوجب واجبات است“. زین روی هر کجا قافیه را تنگ ببینند، یا ”جام زهر“ سر می کشند، یا ”عقب نشینی قهرمانانه“ پیشه می سازند. با سیاست ”از این ستون به آن ستون فرجه“؛ منتظر زمان می نشینند تا سرفرصت بار دیگر ماجراجویی های خود را پی بگیرند. آنها هیچ ابایی ندارند تا در هر شرایطی، با جاری ساختن قوانین عقب مانده شرع اسلامی و با اعمال شدیدترین دیکتاتوریها، ملت ایران را به بند و بیگاری بکشند. نیک آگاهی که در برنامه های اقتصادی رژیم نیز، ایرانیان هیچ جایگاهی بجز بهره دهی نداشته و زندگی شان از هر نظر روز به روز وخیم تر می شود. اما طرف سوم ماجرا که در هیچ ”مذاکره“ ای جایی نداشته و جناحهای درگیر ”مذاکره“ هم به آن اهمیتی نمی دهند، ملت ایران است. در اینجا پرسیدنیست؛ در چه هنگامی مردم ما خواهند توانست معادلات موجود را به سود خود بهم بزنند، و دولتمردان غربی را وادارند تا به جای توجه به حاکمیت، طرف ملت ما را بگیرند؟ چه اینکه نیک آگاهی؛ هیچ دولت بیگانه ای در جهان، منافع ملت ایران را مقدم بر منافع و مطامع خود قرار نمی دهد. زین روی؛ مردم ما باید بدانند؛ در هر جامعه دیکتاتور زده ای، تنها هنگامی که مردم برای آزادی و عدالت اجتماعی، یکپارچه بپا می خیزند؛ قدرتهای بزرگ را ناچار می سازند تا از پشتیبانی حکومت دست نشاندۀ منصرف شوند، و ایران ما نیز از این قاعده، مستثناء نیست. درست بر بستر چنین واقعیتیست که؛ مبارزان میهن پرست ایرانی، همچون انجمن ما؛ در اندیشه آن بوده و هستند تا با سازماندهی مبارزات اقشار گوناگون ملت، آنها را قادر سازند تا خود موتور تغییر شده و به نیروی رهایی بخشی خود، بیش از هر چیز دیگری بها دهند. بنابراین؛ نتیجه مذاکرات جمهوری اسلامی با دولت آقای ترامپ هر چه که باشد، در بر گیرنده منافع ملی ایرانیان نخواهد بود. یکی برای منافع خود و دیگری برای بقای خود ”مذاکره“ می کند؛ اما ملت ایران برای آزادی و رفاه باید به جای بستن امید واهی به مذاکراتی اینچنینی و نتایج آن: مبارزات ملی-انقلابی و رهایی بخش خود را سازماندهی کند.



پیروزی



مبارزه



اتحاد

در اتحاد با یکدیگر سیاستهای رژیم را خنثی سازیم:

آنان که در تظاهرات فُحش های رکیک سر میدهند؛ جاده صاف کن سیاستهای رژیم هستند!

در روند روزهای گذشته فیلم کوتاهی در فضای مجازی دست به دست شد که نشان میدهد جمعی حدود حداکثر سی تن در تاریکی شب و در خیابانی پر رفت و آمد، با شعارهایی زشت و ناپسند به ظاهر رژیم را مورد تهاجم و فحاشی قرار داده اند. بنا بر دلایلی چند بر این باوریم که چنین حرکتی خودجوش نبوده و نمی تواند بازگو کننده خواسته های بحق و عادلانه مردم ایران در مصاف با جمهوری ننگین اسلامی باشد.

بر کسی پوشیده نیست که سایه جنگی مهیب فضای سیاسی ایران را تحت تأثیر قرار داده و رژیم را از دو سو هراسان ساخته است. یکی یورش نظامی آمریکا و اسرائیل، و در پی آن احتمال سُبُت و ناتوان شدن ماشین سرکوب رژیم و دوم؛ برخاستن جنبش سازمانیافته ملی ایرانیان علیه ساختار حکومت اسلامی. زین روی بر این باوریم که متفکرین اتاقهای امنیتی رژیم از هم اکنون برای خنثی سازی خیزش های مردمی و مخدوش نمودن صف مبارزان میدانی، دست بکار شده و با براه انداختن اعتراضات کنترل شده و دست ساز، آن هم از نوع لمپنی اش؛ برآند خود رهبری اعتراضات مردمی را به دست گرفته تا ضمن به انحراف کشاندن آن، مردم به جان آمده را نیز از پیوستن به صفوف مبارزان راستین باز دارند.

چرا شعارهای زشت و ناپسند نمایانگر خواسته های مردم ما نبوده و سردهندگان چنین شعارهایی یا از سرسپردگان رژیم هستند و یا دست کم جاده صاف کن سیاستهای واپسگرایانه آن؟

۱. انقلاب تنها برآمده از خشم و نارضایتی مردم نیست، بلکه نشانه بلوغ سیاسی ملت برای بدست گرفتن سرنوشت خویش است. زین روی افشار گوناگون ملت می کوشند تا با کنترل این خشم و تمرکز بر اتحاد با یکدیگر و با عمق و گسترش بخشیدن مبارزات مردمی و با طرح شعارهای مناسب که بیانگر خواسته های سیاسی-اجتماعی آنان است؛ امر سرنگونی رژیم را محتمل سازند. انقلاب محل خالی کردن عقده، دق دلی و ...، آنهم از نوع لمپنی اش نیست.

۲. هر جنبش اجتماعی با شعارهایی که در آن سر داده می شود، سوی و جهت خود را مشخص ساخته و می کوشد پیرامون آن شعارها افشار گوناگون ملت را به دور خود فرا خوانده و جلوی پراکندگی و انحراف جنبش را بگیرد. فُحش های رکیک و بی محتوا، نه تنها چنین نقشی ندارند، بلکه هیچ نقشی جز پراکنده و منحرف ساختن جنبش ندارند.

۳. جنبش و انقلاب توسط مردم به جان آمده و جوانان پرشور و میهن پرست به پیش رانده می شود. طبیعتاً هیچ خانواده ای راضی نیست تا جوانانشان جانشان را کف دست گرفته و توسط مشتی لمپن که توسط رژیم به مزدوری گرفته شده اند، هدایت و رهبری گردند. طبیعی است که با دیدن چنین صحنه هایی از پیوستن جوانانشان به جریان مبارزه سرنگونی خواه، ممانعت بعمل آورند. و این همان خواسته رژیم است: **ترمز انقلاب توسط خود مردم کشیده شود.**

بر بستر آنچه تاکنون گفتیم و دلایل دیگر؛ نتیجه می گیریم که "اعتراضات" لمپن ها ربطی به خواسته های ملی گرایانه و میهن پرستانه ملت ایران ندارد و رژیم می کوشد تا با دست یازیدن به چنین سیاستهای بُجُل و از کار افتاده ای، جنبش میهن پرستانه، به حق و عادلانه ملت ما از مسیر اصلی منحرف و به ناکجا آباد بکشاند. مردم ما و جوانان دلاور و آگاهتر، هوشیارتر و خردمندتر از آنی هستند که بخواهند تحت تأثیر "اعتراضات" دست ساز رژیم قرار بگیرند.



آنها برای آزادی، رفاه و عدالت اجتماعی ایرانیان مذاکره نمی کنند. آنها برای کودکان کار، کارگران و زحمتکشان ایران، برای خشکی سوزان زمینهایمان، برای بیماران و بیکاران مذاکره نمی کنند. آنها برای غرور از دست رفته ملتی کهن، که روزگارانی بر فراز تاریخ چون ستاره ای درخشان راهنمای آزادی و انسانیت بود، مذاکره نمی کنند. آنها برای سود بیشتر و بقاء خود مذاکره می کنند و درونمایه گفتگوهایشان با منافع راستین ملت ایران هیچ نزدیکی ای ندارد.

آزادی، رفاه و عدالت اجتماعی، تنها با پیکار مردم دلیر ایران و پس از سرنگونی جمهوری ننگین اسلامی و برپایی سامانه شاهنشاهی ایران، تأمین خواهد شد. سرنگونی رژیم با دل بستن به امیدهای واهی، آرزو و رویاپردازی بدست نمی آید. **پیروزی را تقدیم ملتی نمی کنند؛ پیروزی حاصل مبارزات سخت، بی امان، سازماندهی شده، هدفمند و کوششهای خستگی ناپذیر است.** تنها ملتی شایسته آزادیست که متحدانه برای آن بدست آوردن آن بپا خیزد، زنجیرهای بندگی را پاره کند و خود سرنوشتش را بدست گیرد.

پیش بسوی سازماندهی مبارزات ملی-انقلابی ملت ایران!

سرنگون باد جمهوری ننگین اسلامی!

ستون آزاد

ما و "پنجاه و هفتی ها"
از: گیو س.

بخش اول: تعریف پنجاه و هفتی

وقتی از "پنجاه و هفتی" سخن می‌گوییم، منظور ما الزاماً کسانی نیستند که در سال ۱۳۵۷ در خیابان‌ها حضور داشتند، شعار دادند، یا حتی در سرنگونی نظام شاهنشاهی مشارکت مستقیم داشتند. بلکه در اینجا "پنجاه و هفتی" توصیفی است برای ذهنیتی که هنوز، پس از نزدیک به نیم قرن، به آن انقلاب دلبسته مانده است؛ چه از منظر احساسی، چه از منظر ایدئولوژیک، چه در توجیه آنچه رخ داد و چه در دفاع از نظامی که بر پایه‌ی آن انقلاب ۵۷ بنا شد.

پس در این نگاه، آنها که مستقیماً در سال پنجاه و هفت در انقلاب شرکت داشتند و اکنون بالای شصت سال دارند مراد اصلی این مقاله این نیست، و سوال این نیست که با آن نسل چه کنیم؛ بلکه آنچه اهمیت دارد، بررسی ادامه‌ی حیات یک گفتمان است که بر پایه‌ی آن انقلاب ۵۷ بنا شد و هنوز هم، در ذهن بخشی از فعالان سیاسی جامعه زنده و جاری و تأثیر گذار است؛ گاه پنهان، گاه آشکار، گاه در لباس اصلاح‌طلبی، گاه در چهره‌ی مقاومت در برابر "غرب‌زدگی" و "امپریالیسم".

انقلاب پنجاه و هفت، که در این مقاله با عنوان "فاجعه‌ی پنجاه و هفت" از آن یاد می‌شود؛ باید امروز دیگر برای هر ناظر واقع‌گرا، به‌عنوان یکی از مخرب‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران شناخته شده باشد. انقلابی که وعده‌ی آزادی، عدالت و بازگشت به ارزش‌ها را داد، اما حاصلش سرکوب، عقب ماندگی، تبعیض ساختاری و انزوای بین‌المللی شد. انقلابی که میلیون‌ها ایرانی را به مهاجرت به خارج از کشور سوق داد؛ برخی برآوردها این عدد را تا ۸ میلیون نفر تخمین می‌زنند. این خروج گسترده شامل بهترین نخبگان دانشگاهی، پژوهشگران، پزشکان، مهندسان و کارآفرینان بوده است؛ سرمایه‌هایی که می‌توانستند آینده‌ی ایران را بسازند و این شاید بدترین و بالاترین هزینه این فاجعه بوده است.

از اینرو است که بسیاری از کسانی که خود در این فاجعه شرکت مستقیم داشتند، بعدها به اشتباه بزرگ خود پی برده و صادقانه از نقش خود در آن ابراز ندامت کردند. برای مثال:

* دکتر هما ناطق، تاریخ‌نگار برجسته و از روشنفکران انقلابی دهه‌ی پنجاه، که پس از مهاجرت به فرانسه و با بررسی روندهای پس از انقلاب، به‌شکل صریح از نقش خود در حمایت از انقلاب ابراز پشیمانی کرد و آن را فاجعه‌ای برای ایران خواند.
* دکتر اسماعیل خویی، شاعر، فیلسوف و عضو برجسته‌ی کانون نویسندگان ایران، که در سال‌های ابتدایی انقلاب با آرمان‌های آزادی‌خواهانه همراه بود، اما خیلی زود از فضای اختناق و استبداد مذهبی حاکم بر کشور ناامید شد و در نوشته‌ها و مصاحبه‌هایش، از فریب‌خوردگی خود سخن گفت.

* اسماعیل وفا یغمائی، شاعر، نویسنده و عضو پیشین سازمان مجاهدین خلق، که سال‌ها در بدنه‌ی ایدئولوژیک انقلاب و اپوزیسیون فعال بود، ولی در نهایت از انقلاب و سازمان مجاهدین فاصله گرفت و در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود، به‌روشنی از اشتباهات گذشته و مسیرهای انحرافی آن دوران انتقاد کرد.
و نمونه‌های بسیار دیگر ...

بخش دوم: چرا هنوز فعالان پنجاه و هفتی داریم؟

پاسخ این پرسش را باید در نوع نگاه به حقیقت و ارزش‌های مطلق جست‌وجو کرد. ذهن پنجاه و هفتی، بیش از آن‌که تحلیلی یا تاریخی

باشد ایدئولوژیک و مطلق‌گرا است. اگر شاه دیکتاتور مآب عمل می‌کند، باید انقلاب کرد. اگر زاعه نشین داریم، باید انقلاب کرد. اگر سیستم تک حزبی است، باید انقلاب کرد. اگر قوانین کشور اسلامی نیست، باید انقلاب کرد. اگر زندانی سیاسی داریم، باید انقلاب کرد. اگر سیستم مارکسیستی نیست، باید انقلاب کرد.

در مقابل، نگاه خردمندانه و مسئولانه می‌پرسد:

آیا سیستم فعلی، با همه‌ی نواقصش، در مقایسه با سیستم‌های دیگر که بافت فرهنگی-مذهبی و رشد اقتصادی مشابه دارند، عملکردی در حد ۸۰٪ دارد؟

آیا سیستم پیشنهادی جایگزین در شرایط اقتصادی و سیاسی و فرهنگی مشابه جوابگو بوده و نتیجه بهتری داده؟
اگر خواهان تغییریم، آیا مسئولیت پیامدهای بی‌ثباتی، فروپاشی یا سقوط را می‌پذیریم؟

آیا سیستم جایگزین، آن‌قدر کارآمد هست که هم جایگزین بهتری باشد و هم هزینه‌ی گذار را در ظرف مدتی نسبتاً کوتاه جبران کند؟

یکی از بزرگ‌ترین بدیهیات فریبده‌ی آن نسل، شعار برپایی حکومت اسلامی و جامعه‌ی توحیدی بود. این ذهنیت، خصوصاً در میان نیروهای مذهبی و حتی بخشی از روشنفکران دینی، آن‌چنان پر قدرت بود که هیچ‌گونه سنجش پیامد، محاسبه‌ی هزینه یا حتی تصور بدیلی را بر نمی‌تابید. از سوی دیگر گروه‌های چپ نیز با باور مذهب‌وار به ایدئولوژی خود به ایجاد حکومت مارکسیستی و ایجاد عدالت اجتماعی بهمین گونه نابخردانه عمل می‌کردند.

ادامه این ذهنیت به تحریف‌های تاریخی هم منجر شده و کماکان میشود. نمونه‌ی بارز آن، دروغ بزرگ وجود بیش از صد هزار زندانی سیاسی بود، در حالی که بر اساس گزارش‌های واقع‌گرایانه، این تعداد در اوج خود از چند هزار نفر تجاوز نمی‌کرد. این دروغ به رسانه‌های غربی نیز منتقل شد. فضای جهانی حقوق بشر در دهه‌ی ۱۹۷۰ باعث شد که رسانه‌های غربی، تصویر ساخته‌شده از شاه به‌عنوان دیکتاتور وحشی را بدون بررسی دقیق بپذیرند. این امر نقش مهمی در تضعیف حمایت جهانی از نظام پهلوی داشت. علاوه بر این، برخی تاریخ‌نگاران با گرایش‌های چپ که خود در برافروختن آتش انقلاب نقش داشتند، مانند پرواند ابراهامیان، با نگارش آثاری مانند "ایران بین دو انقلاب" تصویری تحریف‌شده و یک‌سویه از تاریخ ارائه کردند که در دوران نظام جمهوری اسلامی نیز به‌عنوان منبع مرجع معرفی و تبلیغ شد، و در تحکیم و تبیین تفکر پنجاه و هفتی در نسل بعد از انقلاب نقشی مخرب داشت.

بخش سوم: با پنجاه و هفتی‌ها چه باید کرد؟

در شرایط امروز ایران، که نسل جدیدی از کنشگران سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در تلاشند راهی برای نجات کشور از وضعیت کنونی پیدا کنند، پرسش اساسی این است: با کسانی که هنوز در ذهنیت پنجاه و هفتی گرفتار مانده‌اند، با کسانی که نابخردانه هنوز به لزوم حمایت از این فاجعه باور دارند چه باید کرد؟

پنجاه و هفتی‌ها، چه کسانی که به لحاظ احساسی با فاجعه پنجاه و هفت پیوند دارند و چه کسانی که از نظر ایدئولوژیک همچنان درگیر اثبات درستی آن هستند، شریک قابل‌اتکایی برای ساختن آینده‌ی ایران نیستند. آن‌ها با احساسی برخورد می‌کنند و نمی‌خواهند بپذیرند که انقلاب فاجعه‌آمیز بود، یا ایدئولوژیک و متعصب‌اند و هر نقدی را نوعی حمله تلقی می‌کنند. در هر دو حالت، منطق و واقع‌گرایی و خردورزی از گفتمان‌شان حذف شده است. در نتیجه، فعالان سیاسی موظف‌اند مرز خود را با این ذهنیت روشن کنند.

ادامه در ص ۸

یک صدا، یک نام: پهلوی!

ما و پنجاه و هفتی ها ... ادامه از ص ۷

نکته کلیدی برای انتخاب همیار و همکار در مقابله با جمهوری اسلامی این نیست که این افراد و سازمانها مخالف سرسخت این رژیم باشند، بلکه اینست که بدون لکنت زبان به فاجعه بودن پنجاه و هفت مقرر باشند.

ما ملی گرایان باید کسانی را که دیگر پنجاه و هفتی نیستند را شناسایی و تقویت کنیم. کسانی که آماده‌اند گذشته را نقد کنند، مسئولیت بپذیرند، و آینده را بر مبنای واقعیت و توسعه بنا کنند. پنجاه و هفتی‌ها را باید افشا کرد، تفکیک کرد، و در تحلیل‌ها از آن‌ها فاصله گرفت. نه از سر انتقام، بلکه برای آنکه ائتلاف آینده‌ساز، گرفتار آنها که ایدئولوژیک و مطلق‌گرا هستند، نشود.

”کوروش آسوده بخواب، که ما بیداریم“

ستون آزاد از: شهریار

مزار کوروش بزرگ در پاسارگاد، سال‌هاست که به یکی از مهم‌ترین مکان‌های فرهنگی و تاریخی ایران تبدیل شده است. هر ساله، در روز هفتم آبان‌ماه (که به عنوان روز بزرگداشت کوروش کبیر شناخته می‌شود)، گروه زیادی از مردم ایران از نقاط مختلف کشور به این مکان سفر می‌کنند تا یاد بنیان‌گذار امپراتوری هخامنشی را گرامی بدارند.

این گردهمایی صرفاً یک رویداد تاریخی یا گردشگری نیست، بلکه در سال‌های اخیر به نمادی از هویت ملی، مطالبه‌گری فرهنگی و حتی مبارزه مدنی تبدیل شده است. بسیاری از شرکت‌کنندگان با پوشیدن لباس‌هایی با نمادهای باستانی، حمل پرچم‌های شیرو خورشید و سردادن شعارهایی چون ”کوروش پدر ماست، ایران وطن ماست“ سعی در ابراز دلبستگی خود به تاریخ ایران باستان و هویت ملی دارند. این گردهمایی‌ها با حساسیت‌های امنیتی نیز همراه بوده و نیروهای انتظامی از حضور گسترده مردم جلوگیری کرده‌اند. با این حال، تمایل روزافزون نسل جوان به آشنایی با ریشه‌های تاریخی و فرهنگی ایران نشان از عطشی برای بازتعریف هویت ملی دارد؛ هویتی که بسیاری بر این باورند در گذر زمان تحت تأثیر عوامل مختلف تضعیف یا تحریف شده است.

کوروش بزرگ نه‌فقط به‌خاطر بنیان‌گذاری یکی از نخستین امپراتوری‌های چندقومیتی جهان، بلکه به دلیل منشور حقوق بشر و رفتار انسانی‌اش با ملت‌های مغلوب، جایگاه ویژه‌ای در ذهن ایرانیان دارد. بنابراین، گردهمایی در آرامگاه او، فراتر از یک بزرگداشت تاریخی است؛ این رویداد نمادی از پیوند ایرانیان با گذشته، امید به آینده و مطالبه برای بازگشت به ارزش‌های انسانی، عقل‌گرایی و احترام به آزادی است.

که توسط «کوروش، آسوده بخواب که ما بیداریم» جمله‌ی معروف محمدرضا شاه پهلوی، شاهنشاه ایران، در جریان بازدیدش از مزار کوروش بزرگ در سال ۱۳۵۰ و در مراسم جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران گفته شد، بار معنایی عمیق و نمادینی دارد. این جمله در واقع پیامی تاریخی و سیاسی در دل خود دارد. شاه با این جمله سعی داشت چند نکته را یادآور شود:

۱. ادامه عظمت تاریخی: با گفتن این جمله، شاه خود را وارث مشروع و مستقیم کوروش کبیر و تمدن هخامنشی معرفی می‌کرد. او قصد داشت نشان دهد که ایران دوران پهلوی ادامه‌ای از شکوه و قدرت

ایران باستان است و خودش را نگهبان آن میراث می‌دانست.

۲. اعلام اقتدار و نظم: در آن دوران، شاه با تلاشهای گسترده می‌خواست ایران را به عنوان کشوری در حال پیشرفت و مدرن‌سازی به جهانیان معرفی کند. با بیان این جمله، او می‌خواست به کوروش اطمینان دهد که کشور در امنیت، نظم و پیشرفت است.

۳. پاسخ به نگرانی‌های تاریخی: کوروش نماد خرد، عدالت و حقوق بشر در تاریخ ایران تلقی می‌شود. جمله‌ی شاه، نوعی پاسخ به این انتظار تاریخی بود که آیا وارثان کوروش می‌توانند در تراز اخلاقی و مدیریتی او عمل کنند یا «نگران نباش، راهت ادامه دارد». نه. شاه با این جمله تلویحاً می‌گفت: این جمله با گذشت زمان به‌شدت نمادین شد و ریشه‌اش به چیزی فراتر از افراد یا حکومت‌ها برمی‌گردد، به هویت، وجدان تاریخی، و مسئولیت نسلی ما وقتی از ادامه دادن راه کوروش بزرگ یا محمدرضا شاه پهلوی صحبت می‌کنیم، در واقع از ادامه دادن راه ایران حرف می‌زنیم. راهی که با تمدن، انسانیت، آزادی، عدالت و افتخار گره خورده. هر دوی این شخصیت‌ها، نماینده‌ی دورانی از اقتدار ملی، نظم، احترام به تاریخ و هویت ایرانی بوده‌اند.

در دوران کوروش، ایران نخستین سرزمینی بود که به یک امپراتوری جهانی که بر پایه‌ی رواداری و حقوق بشر ساخته شده بود، تبدیل شد. در دوران پهلوی، ایران از دل قرون وسطی بیرون آمد و به‌سوی مدرنیته و اقتدار منطقه‌ای حرکت کرد. اما امروز ما میدانیم که این مسیر منحرف شده، و ایران امروز دیگر آن چیزی نیست که کوروش بزرگ و شاهان پهلوی برای آن تلاش کردند. ایران امروز، در فقر، سانسور، فساد، تبعیض، سرکوب، انزوای بین‌المللی و ... دست و پا می‌زند.

ما جوانان، فرزندان این سرزمین ادامه دهنده راه کوروش بزرگ و شاهنشاه آریامهر اعلاحضرت همایونی محمدرضا شاه پهلوی هستیم، بیدار بودن ما یعنی این‌که مسئولیت می‌پذیریم. یعنی اجازه نمی‌دهیم که تحقیر، عقب‌ماندگی و ظلم، سرنوشت قطعی کشورمان باشد. سرنگونی جمهوری اسلامی برای بسیاری از ما نه فقط هدفی سیاسی؛ بلکه عملی اخلاقی و تاریخیست؛ تلاشی برای بازگرداندن بزرگی و شکوه به کشوری که هزاران سال پیش از تولد غرب، منشور حقوق بشر داشت.

آری؛ ما راه کوروش را ادامه می‌دهیم؛ زیرا به عدالت، آزادی، و انسانیت باورمندیم. ما راه شاهنشاه آریامهر را ادامه می‌دهیم؛ زیرا ایران باید آزاد، آباد و مستقل باشد. ما بیداریم، نه فقط برای خود، بلکه برای نسل‌های بعدی؛ که روزی بتوانند با سرافرازی بگویند: ”در تاریک‌ترین لحظه‌ها، ما تسلیم نشدیم“.

پیشگامان زمانه: چرا آریو برزن، بابک خرم‌مدین و دیگر قهرمانان ایران، فراتر از دوره خود بودند؟ از: شهریار

در طول تاریخ ایران، همواره مردان و زنانی بوده‌اند که فراتر از عصر خود اندیشیدند، رزمیدند و نامشان را در دل تاریخ جاودانه ساختند. از جمله این چهره‌ها، بابک خرم‌مدین و آریو برزن هستند؛ مردانی که در دوران خود علیه سلطه بیگانگان و ستم داخلی قیام کردند، چون پی برده بودند که شرف و هویت ملی چیزی نیست که بتوان به آسانی از آن گذشت.

بابک خرم‌مدین؛ نگهبان آتش ایران‌زمین

بابک خرم‌مدین، رهبر جنبش خرم‌مدینان، در قرن سوم هجری علیه خلافت عباسی قیام کرد. او نه تنها یک فرمانده جنگی، بلکه نماد مقاومت فرهنگی و هویتی در برابر استحاله‌ی ایران در امپراتوری عرب بود. در زمانه‌ای که بسیاری تسلیم قدرت خلیفه شده بودند،

ادامه در ص ۹

آزادیهای فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... حق تردیدناپذیر همه ایرانیان است!

پیشگامان زمانه ... ادامه از ص ۷

بابک با تکیه بر باورهای ایرانی و خردمندی ذاتی مردمش، در دل کوه‌های آذربایجان سنگر زد و بیش از بیست سال در برابر قدرت آن دوران ایستادگی کرد.

آریوبرزن؛ سردار غیور پارسی که در برابر اسکندر جانانه تا پای جان جنگید.

در روزهایی که امپراتوری بزرگ ایران در خطر فروپاشی بود و اسکندر مقدونی همچون توفانی سهمگین از غرب به سوی شرق می‌تازید، سرداری به نام آریوبرزن در تنگه‌ای کوهستانی ایستاد تا مانع پیشروی ارتش مقدونی شود. او با نیروهایی اندک در برابر ارتشی عظیم مقاومت کرد و تا آخرین نفس جنگید. او می‌دانست شاید نتواند پیروز شود، اما می‌دانست باید ایستاد، حتی اگر شکست در انتظار باشد. این، درک قهرمانانه‌ای است از "وظیفه"، چیزی که بسیاری از هم‌عصرانش از آن غافل بودند.

چشم انداز سرداران نام آور همواره فراتر از زمان خود را در بر می‌گیرد.

آنچه بابک، آریوبرزن و دیگر سرداران میهن پرست ایرانی را قهرمان ساخت، نه فقط هنر جنگیدن‌شان، بلکه درک بالاترشان از مفهوم آزادی، استقلال و هویت ملی بود. آنها در زمانه‌ای زندگی می‌کردند که بسیاری از اطرافیان‌شان یا در حال تطبیق با سلطه‌ی بیگانه بودند یا آن را امری طبیعی می‌دانستند. اما نمونه‌هایی چون این دو تن، پی برده بودند؛ اگر ملتی حافظ ریشه‌های خود نباشد، خیلی زود در امواج تاریخ محو خواهد شد.

وظیفه ما در این دوران: نجات ایران از چنگال چپاولگران ایران ستیز است!

امروز ایران با چالشی عظیم روبه‌روست. جمهوری اسلامی با سوءاستفاده از دین، هویت، فرهنگ و تاریخ ما را به حاشیه رانده است. فقر، سانسور، سرکوب، و خرافه‌گرایی، نسل‌ها را از مسیر بالندگی و آزادی بازداشته است. در چنین شرایطی، ما بیش از هر زمان دیگر، به روحیه‌ی بابک‌ها و آریوبرزن‌ها نیازمندیم؛ به آن جسارت و درک تاریخی که بتواند ما را از خواب غفلت بیدار کند.

دفاع از ارزش‌های ایرانی، یک وظیفه ملی است!

ایرانی بودن یعنی پاسداشت خرد، آزادی، برابری، میانه‌روی و انسان‌دوستی؛ ارزش‌هایی که در دل تاریخ کهن ما موج می‌زنند. سکوت در برابر تحقیر ملی و ظلم، خیانت به همان قهرمانانی است که جان‌شان را فدای آینده ما کردند. اگر ما امروز در برابر ایران ستیزان چپاولگر خاموشی گزینیم، فردا دیگر نه ایرانی خواهد بود، نه فرهنگی، نه زبانی، و نه هویتی.

سخن پایانی

سرداران ملی ایی مانند بابک خرم‌دین و آریوبرزن، چراغ‌هایی هستند که راه ما را در تاریکی زمان روشن می‌کنند. درسی که از آن‌ها می‌گیریم این است: تاریخ را شجاعان می‌نویسند. پس اگر می‌خواهیم نسل آینده ما نیز ایرانی بماند، باید امروز برخیزیم و سرنوشت‌مان را به دست بگیریم. **نجات ایران، دیگر یک انتخاب نیست؛ وظیفه‌ای است تاریخی و غیرقابل چشم‌پوشی.**

دربارهٔ بخش "ستون آزاد" در ماهنامه "برای ایران":

هر جریان سیاسی پویایی می‌کوشد تا متناسب با حرکت زمان، با پاسداری از اصول ارزشمندی که پایه‌های وجودی آن سازمان را تشکیل می‌دهد، تاکتیک‌های سیاسی خود را بروز کند. ماهنامه "برای ایران" به مثابهٔ پلی که ارتباط ما را با ملت ایران آماده و هموار کرده و نقش مرکزی در روابط تشکیلاتی ما ایفا می‌نماید، از این قاعده مستثنی نبوده و متناسب با گسترهٔ کوشندگی‌اش می‌بایست خود را با زمان و پیرامونش هماهنگ سازد. از این روی بار دیگر به آن مواد کلیدی‌ای که ما را توانمند می‌سازد تا به پخش دیدگاه‌های گوناگون بپردازیم، به آگاهی می‌رسانیم:

۱. نوشتاری که خوانندگان برای ما می‌فرستند، به شرط رعایت موازین شناخته شدهٔ اخلاقی که عاری از هرگونه توهین و ... باشد، حتی اگر همسو با دیدگاه‌های ما هم نباشد، آنرا در این بخش چاپ می‌کنیم. این نوشتار می‌تواند در برگیرندهٔ انتقاد نسبت به کار ما و یا دیدگاه‌های ما، و یا همسو با نگرش‌های ما باشد. و یا اینکه هیچ کدام این موارد نباشد، اما دارای بن مایهٔ دانش‌ایک و یا اطلاعات مناسبی بوده که می‌تواند خوراک اندیشه‌ای خوبی برای همهٔ ما فراهم آورد ...

۲. این نوشتارها می‌توانند یا مستقیم برای ما فرستاده شده باشند، و یا بنا بر تشخیص خود، از رسانه‌های همگانی برداشته و در این ستون، به بازپخش آن بپردازیم.

۳. بخش "ستون آزاد" ارگان ما، به آندسته از خوانندگانی که از پایه با دیدگاه‌های ما مخالفند، اما رسانه‌ای برای ابراز مخالفت (های) خود نمی‌یابند و می‌خواهند صدایشان بیشتر شنیده شود، نیز تعلق دارد. برای پاسداشت از جستار آزادی؛ خود را موظف دانسته (چنانچه این گونه نوشتارها چارچوب ادب و موازین اخلاقی را رعایت نموده و مستقیماً برای ما فرستاده شده و مربوط به گسترهٔ اندیشه‌ای ما باشند)، تا جاییکه امکانات پروانه دهند، اقدام به چاپ آنها می‌نماییم.

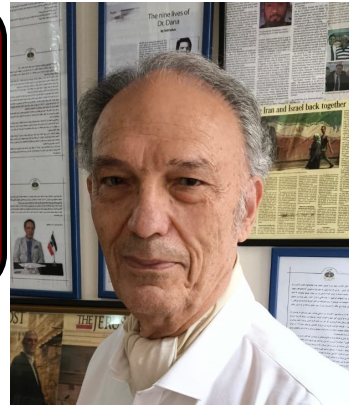
۴. روشن است که مسئولیت نوشتارها در "ستون آزاد"، بر عهدهٔ نویسندگان است، و با توجه به بندهای پیشین، تأکید می‌کنیم که پخش نوشتاری که به دست ما می‌رسد لزوماً به چم پذیرش و یا رد آنها نیستند.

۵. امید آن داریم؛ ضمن تبادل اندیشه و چاپ دیگر دیدگاه‌ها، در عمل راه دوطرفه‌ای میان خود و خوانندگان "برای ایران"، برقرار سازیم.

انجمن پادشاهی خواهان پیشرو

جنبش ملی بیا می‌کنیم میهن خود را رها می‌کنیم!

ستاره ی تابان سیستان؛ رادمان پور ماهک (بخش ۵) (یعقوب لیث صفاری)



ستون آزاد

بزرگوار دکتر دانیال دانا

ارزنده ترین دستاوردی که در پایان دوره ی عیاری به چنگ آورده، افزون بر تواناییهای رزمی و هنر سازماندهی ی نیروها و شناخت رزم و تک و پاتک روز و شب، نام و نشانی خوش میان سیستانیانی بوده که بسیاری از بازیگران سیاسی را در بر میگرفته - نخستین همکاری با پیشنهاد این در هم (نماینده ی خلیفه در شهر بست)، پیش آمده که از سالها پیش با تلاشها و توانمندیهای رادمان و یارانش آشنا بود.

وی را همراه همسنگر نیک آموخته اش (حامد سرنوک) به سپهسالاری ی سپاه خویش برگزید. گام پسین به دنبال برخی ناسازگاریها با همکاری ی صالح ابن نصر (نماینده خلیفه در زرنگ) آغازیده که بر شهر زرخیز بست دست یافته اند (کثیر ابن ورقا (دابی ی رادمان) و پسرانش در آن درگیری همراه و همسنگر وی بوده اند).

در فرازی دیگر فرماندهی ی یکنهای رزمده ی زرنگ را به دست گرفته و همراه حامد سرنوک، توانسته اند، در سایه ی سیاستی کارا میان مردم زرنگ و بست، جایگاه صالح را در زرنگ ناتوان کنند. صالح تنها مانده و شمار سربازانش در زرنگ رو به کاهش نهاده - از مردم بست یاری خواسته و آنگاه که مالک ابن مردویه با پانصد سوار به نزدیک شهر رسیده، صالح از شهر برون رفته و به آنان پیوسته - رادمان و سرنوک، جان مالک را گرفته اند تا صالح از بیم جان بگریزد.

بنابراین درگیریهای کهنه میان دو شهر بست و زرنگ فرو ریخته و همه به ارتش خودجوش رادمان پیوسته اند (تاریخ سیستان از آمدن تازیان تا برآمدن حکومت صفاریان، برگهای ۲۵۱-۲۴۵).

راه ناهموار از آن پس، گام به گام رو به همواری نهاده - پا نهادن رادمان به پهنه ی سیاست در سیستان، با نقشی برجسته آغازیده - شایستگی ی خود را در رهبری ی نیروهای توفنده و پیکار با بازیگران تازی (خوارج) نشان داده و دستاوردهایی شایان برای ارتش نوپرداز خود فراهم آورده - چندان به درازا نکشیده که ناسازگاری میان در هم و رادمان از پرده برون افتاده (تاریخ پیامبران و شاهان، حمزه ابن حسن اصفهانی، برگردان جعفر شعار، نیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، تهران). - رادمان در سایه ی هشیاری و بکار بردن شیوه های آشنا برای رسیدن به فرازهای بالاتر، توانسته سراسر سیستان را زیر فرمان آرد و یکدست کند (۲۴۷ ه.ق).

ارتش جوان رادمان سرانجام به دنبال رشته درگیرهای پیگیر، سر نماینده ی بغداد را در سیستان بر دیوار دژ زرنگ آویخته - چندی پس از آن رخداد، ناخشنودان خانگی دست در دست آزمندان سیری ناپذیر، سرکرده ی بغداد را به دوزخ فرستاده اند (خلیفه متوکل). ددی دیگر (المنتصر) را جایش نشانده اند که شش ماه بیشتر نپاییده - دسته ی ترکان نیزتک که روزی از کرانه های سیحون و جیحون به دربار تازی ره یافته و آرام آرام شده اند بالانشین (پدران ییچر)، این بار تازه ددی دیگر (المستعین) را تخت نشین بغداد کرده اند تا سودش را برند)

بزرگوار دکتر دانیال دانا مهرورزیده و این نسک ارزنده را که فرآورده کوشش های علمی ایشان است؛ بدون هیچگونه چشم داشتی برای چاپ در "برای ایران"، در اختیار ما نهادند. انجمن ما با قدردانی و سپاس فراوان از ایشان؛ بخش هایی از این نسک ارزشمند را برای خواندن و بدست آوردن آگاهی از سرگذشت میهن پرست آزاده ای چون؛ رادمان پور ماهک، در برابر شما خوانندگان گرامی قرار می دهد. سبک نوشتاری به پارسی روان بوده و بسیار کوشیده شد تا از بکاربردن واژه های انیرانی خودداری گردد. انجمن پادشاهی خواهان پیشرو

تاریخ پیامبران و شاهان، حمزه ابن حسن اصفهانی، برگردان جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، برگ ۹).

رادمان در آن آشفته بازار توانسته رتبیل (فرمانده سپاه خلیفه) را هم در هرات از سر راه بردارد و بازدهی چشمگیر به ارتش خویش افزاید. هزاران تن زندانی و چهار هزار اسب و شماری اشتر و استر و چهارپایان و خرمنی درم و دینار به چنگش آمده با ارزشی سزاوار (تاریخ یعقوبی، پوشینه دوم، برگهای ۵۲۵-۵۲۴).

هموارسازی ی راه ناهموار پیگیر مانده - همانگاه که رادمان در اندیشه ی گسترش سرزمینهای زیر فرمان بوده تا خود را برای یورش پایانی به بغداد دندشین آماده کند، جنگ گرگان هار برای تخت نشینی ی بغداد به اوج رسیده و سرکرده (خلیفه المستعین) را پیرامونیان، چیزخور کرده و همتایی دیگر (المعتز و بالله) را بالا نشانده اند (۲۵۱ ه.ق)، دستگاه طاهری نیز به سرکردگی ی ابن طاهر ناتوان شده و رادمان افزون بر زرنگ و بست و روستاهای پیرامون در سیستان، بر رخج و زابل نیز چیره شده و روانه ی هرات بوده که دیدیم رتبیل را چگونه از سر راه برداشته و نماینده ی خود را جایش نشانده (۲۵۳ ه.ق).

ارتش رادمان، سپهسالار طاهری را در پوشنگ فرو کوفته و چنان هراسی در دل سپاه خراسان انداخته که ابراهیم در گزارش خود به سرکرده ی طاهری گفته: "با این مرد، به حرب هیچ نباید که سپاهی هولناک دارد و بی تکلف، همه حرب کنند و دون شمشیر زدن هیچ کاری ندارند. خوارج با او همه یکی شده اند و به فرمان اویند. صواب آنست که او را استمالت کرده آید" (تجارب الامم، ابوعلی ابن مسکویه، برگردان علینقی منزوی، تهران، توس، پوشنه چهارم، ۱۳۶۷، برگ ۴۶۵).

سرکرده ی طاهری (محمد ابن طاهر) فرمان فرمانروایی ی سیستان و کابل و کرمان و پارس را همراه دهشهایی ارزنده به پیشگاه رادمان فرستاده که سرکرده ی بغداد نیز آن گزینش را دورادور پذیرفته - رادمان با پذیرش واگذاری ی بخشی از سرزمینهای زیر فرمان بغداد، خرسند به سیستان خویش بازگشته - درباری فرخنده آراسته و جشنی با سرور به آیین ساسان به پا کرده - روزی سراینده ای (محمد ابن وصیف) چکامه ای به زبان تازی برایش سروده - آنرا نپسندیده و از او خواسته جز به زبان پارسی برایش نخواند و

ادامه در ص ۱۱

آموزش و پرورش رایگان و باکیفیت، از دبستان تا دانشگاه حق همه ایرانیان است!

همگان در دربار وی تنها به این زبان سخن گویند. نگارنده ی تاریخ سیستم در این زمینه مینویسد:

"چون این شعر بر خواندند. او عالم نبود. دبیر رسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود. پس یعقوب گفت چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ محمد ابن وصیف (سراینده) از آن پس شعر پارسی گفتن گرفت و اولین شعر پارسی اندر عجم او گفت." (تاریخ سیستم، برگ ۲۰۹).

در پاسخ به این پرسش کلیدی که آیا به راستی رادمان پور ماهک زبان تازی را میشناخته یا نه؟ در نگارش سرنوشت فرهنگ ایرانزمین در آن برزخ نقش آفرین بوده یا به همه ی جان و روان شیفته ی فرهنگ خانگی بوده و در این زمینه سر از پا نمیشناخته و به جان میکوشیده از گسترش داده های بیابان در ایرانزمین پیشگیری کند و راه و روشی بیمانند را در پیش گرفته؟ پاسخگویی آگاه نیافتیم. از دیگر سو باور کردنی نمینموده مردی توانا با هوشی سرشار و وابستگی و مهری بیمانند به فرهنگ مانای ایرانی، از کودکی در جنگ با تبار دد و دیو در خانه درگیر بوده و نتوانسته زبان شب و روز دشمن را به نیکی بیاموزد!

گواینکه از نوجوانی یکی از کارگردانان دسته ای به نام "مطوعه" بوده در برابر دست نشاندگان ابلیس (خوارج)، روز و شب میانشان میلیده، باید زبانشان را به نیکی میدانسته و در آموزش این زبان از آنان باید بهره ای برده باشد! از دیگر سو در تاریخ سیستم که چکیده ی روند تاریخ آن روزگاران در این سرزمین را برشمرده، هرگز سخنی در این نکته به میان نیامده، که خود به خود بر گنگیها بیشتر افزوده! شاید هم رادمان در بیزاری از بازیگران این زبان، هرگز نخواسته یک واژه از آنرا در برابر همگان بر زبان راند تا دهان به واژگان اهرمن نیالاید و بتواند به سایه ی پنهان خویش در جایگزینی ی فرهنگ خانگی که همانا با زبان پارسی جان میگرفته، سرانجام پیروز میدان از کار درآید و آنرا در جایگاه زبان درباری ی شهنشاهی به فرادایان بنمایاند!

چنین بوده که نگارندگان و سرایندگان را به کاربرد این زبان فرامیخوانده و همزمان همگان را به خودداری از کاربرد زبان بیابانیان و امیداشته – گسترش این زبان در پهنه ی کشور، ایرانزمین را میان همآوردان این دوران (کشورهای ۵۴ گانه ی پیرو کیش تازی در سازمان ملل) از ویژگی ی بیماندی برخوردار نمیکند؟ چنین کرده تا آغازگر گسترش زبان پارسی در خانه نزد خداوندان این زبان گردد. روان پاک مانایش شاد و فرخنده باد (تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان، برگ ۹۵).

سال پسین روانه ی کرمان شده، پیش از آنکه بتواند خود را به کرمان برساند، فرمانروای برگزیده ی بغداد (علی ابن حسین) آنجا بر تخت نشسته (۲۵۴ ه. ق) – ولی رادمان توانسته با نیرنگی جنگی بر آن گدای گدازده دست یابد! در جنگی دیگر او را به بند کشیده و روانه ی دوزخش کرده تا جهانی از ننگ دیدارش بیاساید.

دستآوردی فراوان در آن جنگ به چنگ ارتش رادمان افتاده – سالی دیگر به شیراز پا نهاده و سرفرازانه به سیستم بازگشته، زیرا از فرجام ماندگاری در پارس و واکنش یکباره ی دیو بغداد دودل بوده – گویی زمان را برای کار سترگی که از دیرباز به سر میپورده، هنوز شایسته نمیدیده – هرچند توانسته بازدارندگان خورد و کلان را یکی پس از دیگری از سر راه بردارد تا همواریهای راه پیش رو، بر ناهمواریها بچربند! یورش به کرمان و پارس و گردآوری ی دار و ندار سرسپردگان بغداد و سرکردگان آن دیار که شده خرمی یکدست و رهگشا از کلان بار زر و سیم و فراوان دارایی و سرمایه های گوناگون. با چنان دستآوردی توانسته ارتش خویش را به نیکی سر و سامان دهد و آمادگیهایش در فروریزی ی بغداد را بیافزاید (یعقوب لیث، تنودور نولدکه، برگردان مهرداد مهرین، هوخ، ۱۳۵۴، برگ ۱۸).

گواینکه نماینده ی دیو بغداد (خلیفه المعتمد) در سیستم و خراسان و

کرمان و پیرامون (محمد ابن طاهر) بوده، ولی همه میدانسته اند این ارتش رادمان پور ماهک است که بر این سرزمینها به راستی فرمان میراند و همگان فرمانبردار او و یاران پیروز اویند، نه آن تازی زاده ی ناپاک!

بنابراین، سرکرده ی وامانده، فرمانروایی ی طغراستان و هند و کابل و بلخ و بامیان و سیستم و کرمان را یکجا برایش فرستاده (۲۵۷ ه. ق) تا او را از آمدن به خوزستان پشت دروازه های تیسفون دیروز، بازدارد (تجارب الامم، ابوعلی ابن مسکویه، برگردان دکتر علینقی منزوی، تهران، توس، پوشنه چهارم، ۱۳۶۷، برگ ۴۲۵).

برنامه های جنگی ی ارتش رادمان در برابر بربران درنده (خوارج، علویان، غور و غرچه)، جایگاه رادمان را در دل بیداران هممیهن هزارچندان افزوده – ولی خواسته ی والای وی را بغداد پس از فروریختن غور و بلخ و هرات و نیشابور و تیره ی طاهری در خراسان و پارس و کرمان و اسپهان بهتر دریافته (تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ریچارد نلسون فرای، برگردان حسن انوشه، تهران امیرکبیر، ۱۳۶۳، پوشنه چهارم، برگ ۹۸). گردیزی برخی ریزه کاریها را دریافته و مینویسد:

"عبدالله ابن محمد ابن صالح سگری و دو برادرش با یعقوب لیث به حرب افتادند و عبدالله مر یعقوب را شمشیری بزد و خسته کرد و هر سه برادر بدین سبب از سیستم برفتند و به نزد محمد ابن طاهر آمدند به نیشابور و یعقوب نامه نوشت و ایشان را باز خواست و محمد ابن طاهر باز نداد و یعقوب به طلب ایشان به خراسان آمد (تاریخ گردیزی، برگ ۳۰۸).

جریر طبری نیز در نشان دادن جایگاه رادمان نزد همدورگان وی مینویسد: "عبدالله ابن صالح با نیروهای خود، نیشابور را محاصره نمود و بر اثر فشارهای وارده، محمد ابن طاهر ناگزیر شد حکومت طبین و قهستان را به وی واگذار نماید (تاریخ طبری، پوشنه ۱۵،

برگ ۶۴۳۴). شنیدنی اینکه در همین دوره در تاریخ سیستم و همچنین نوشته ی گردیزی میخوانیم: "محمد ابن طاهر قبل از دیدار با یعقوب، ابراهیم ابن صالح مروزی را نزد یعقوب فرستاد و گفت: اگر بفرمان امیرالمومنین آمدم، عهد و منشور عرضه کن تا ولایت به تو بسپارم، وگرنه باز گرد. چون رسول به نزدیک یعقوب رسید و پیغام بگذارد، یعقوب شمشیر از زیر مصلی برون آورد و گفت: عهد و لوی من اینست (تاریخ گردیزی، برگ ۳۰۹). مگر امیرالمومنین را به بغداد همین شمشیر نشاندهست؟ گفتند، "بلی." گفت: "مرا بر این جایگاه نیز همین تیغ نشاندهست (تاریخ سیستم، برگ ۲۲۳).

طبری در آرایش نقش رادمان و جایگاه نیروهای زیر فرمان وی جای دیگر میافزاید: "اگر این مطلب درست باشد، باید گفت این امر یکی از عوامل مهم توجه یعقوب به نیشابور بوده، یا بهانه لازم را در اختیار او گذاشته تا ضمن از بین بردن دشمن خود، اجازه ندهد پایتخت طاهریان به مقری برای پناه مخالفان وی تبدیل شود. پس از تسلط یعقوب بر هرات، مردی از خوارج به نام (عبدالرحمان) در کوهستانهای کوروه خروج کرده، (از عرب تا دیالمه، عباس پرویز، تهران، علمی، ۱۳۶۳، شهری در ده فرسنگی ی هرات دارای باغها و روستاهای آباد، برگ ۷۲۸). خود را "الموکل علی الله" لقب داده و گروه زیادی از خوارج به او پیوستند، اما سرانجام عبدالرحمن نزدیک هرات مجبور به زینهار خواهی از یعقوب شد (تاریخ سیستم، برگ ۲۱۷). نگارنده ی مازندران توان جنگی ی رادمان را میستاید و میافزاید: "چون عبدالرحمان در آن حوالی، وجهه و موقعی مناسب داشته، برای اینکه هم عمل نواحی اسفزار و خوارج را تحت نظر داشته باشد و هم مخالفین را راضی کرده باشد و در صورت لزوم از نیروی آنها استفاده نماید، حکومت اسفزار و

رادمان پور ماهک ... ادامه از ۱۱

نواحی اطراف آن را به المتوکل داده، اما بزودی خوارج بر وی شوریده و او را کشته و ابراهیم ابن اخضر را به رهبری برگزیده اند. او نیز مجبور شده با هدیه های بسیار و اسبان و سلاح نیکو پیش یعقوب بیاید و اظهار اطاعت و نبدگی نماید (البلدان، برگ ۵۸).

بیهقی زمینه را گونه ای دیگر دیده و نوشته: "یعقوب لیث صفاری وقتی پاسخی از محمد ابن طاهر مبنی بر تسلیم پسران محمد ابن صالح سگزی دریافت نکرد، راهی خراسان شد، پس از ورود صفاریان به نیشابور، دستور توقف محمد ابن طاهر و اطرافیان را صادر کرد و اموال و داراییهای آنان را مصادره نمود (تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، علی اکبر فیاض، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰، پوشینه هفتم، برگ ۲۳).

نگارنده ی تاریخ سیستان میافزاید: "گویا یعقوب از سوی بزرگان دولت طاهری دعوت شده و نامه ها و رسولانی بین آنها رد و بدل شده بود. چنانکه بیهقی به آن اشاره کرده و از زبان نزدیکان محمد ابن طاهر که با یعقوب ارتباط داشته اند، مینویسد: "زودتر بیاید شتافت که از این خداوند ما هیچ کاری نیاید جز لهو، تا ثغر خراسان که بزرگ ثغری است، به یار نشود (تاریخ سیستان، برگ ۲۱۹). افزون بر دآوری ی تاریخ از آغاز تا پایان زندگی ی سربازی و دلاوریهای بیماند رادمان در رخدادهای فراوانی که جایگاه وی را در بی پیرایگی و اشکارگویی اش در برابر دوست و دشمن نشان داده، برخی نگارندگان نیز لابلای پوششهای رنگارنگ و نادیده گرفتتهای بیشمارشان نتوانسته اند بسیاری نکته ها را ننگارند، چنانچه طبری مینویسد:

"حکومت محمد ابن بن طاهر در خراسان توسط یعقوب لیث که قدرت خود را به تدریج از سیستان بر سایر نقاط گسترش میداد، از طریق قهستان راه نیشابور را در پیش گرفت. محمد ابن طاهر چون توان مقابله با یعقوب را در خود نمیدید، نزدیکان و سرداران خود را برای اظهار اطاعت نزد یعقوب فرستاد و یعقوب گفت به عمر ابن طاهر بگوئید سپاه خود را آماده نبرد کند (تاریخ طبری، پوشینه پانزدهم، برگ ۶۴۳۹).

سرنوشت بازیگر راه خود را پیموده، بی آنکه بتواند تواناییهای جوانی انگیزه مند را نادیده گیرد، چنانچه گزارشگر تاریخ میافزاید: "سرانجام نیشابور را به تصرف خود در آورد و به حکومت پنجاه ساله طاهریان خاتمه داد!" تاریخ جنبشهای مذهبی در ایران، عبدالرفیع حقیقت، تهران، کومش، ۱۳۷۶، پوشینه دوم، برگ ۶۹۸).

مردان بزرگ سازنده ی تاریخ، راههای ناهموار پیش رو را با نیروی بی پایان درون خویش هموار میکنند. آن نیرو را در سایه ی توان رزمی ی ارتش زیر فرمان، کارا تر میبینند تا انگیزه ی پیروزی را بر هر گمانی برتر شمارند. به دیگر سخن، خواسته ی چون و چرانپذیری کوه آساست که همه ی بن بستها را دانه دانه فرو میریزد تا برنامه های ریز و درشت آینده یکی پس از دیگری به پیروزی انجامند. رادمان را بر این راستا فرماندهی بیماند بینیم که سرانجام توانست خواسته ای ناشدنی را در سایه ی آرمانی توانا، شندی کند. گوا اینکه در گام پایانی از بخت بد، فرو ریخت و هرگز برنخاست، ولی یاد مانایش توانست انگیزه و دستمایه ی خیزشهای پسینیان گردد. تاریخ این آب و خاک، او و همسنگران را هرگز از یاد نخواهد برد.

گشایش دروازه ها:

افزون بر باوری اگر و مگر ناپذیر به آیین پهلوانی و جوانمردی و مهر به میهن، آمیخته ای از خرد مردمداری پا به پای هنر

کشورمداری در اندرون رادمان ناآموخته، گویی نهادینه بود و شده بود سرشتی خودی - شاید هم برخی برگزیدگان با ویژگیهایی پا به هستی مینهند تا در فرازهای بایسته آفریننده ی شگفتیها گردند!

توان رزمی ی ارتش رادمان در جنگ با شیرخواران از پستان بغداد (دو سوی خوارج)، انگیزه ای شد تا به پیشنهاد سرکرده ی طاهری (محمد ابن طاهر)، ارتش جوان و کارای رادمان، فرمانروایی بر کرمان را نیز به دست گیرد. بنابراین افزون بر سیستان، کرمان نیز به جغرافیای مام انگلرده ی میهن بازگشت. ولی خواسته ی آتشین رادمان آنروزها، نیشابور بود. دستیابی به خراسان را یکدم از یاد نمیرد. نمیتوانست فرمانروایی ی طاهریان را بر خراسان تاب آورد.

سرانجام بر آن شد تا کار را با آنان نیز یکسره کند. برای یورش به خراسان، دنبال انگیزه ای کارا میگشت که با پناهنده شدن آن ترسوی گریزی (عبدالله ابن محمد) نزد سرکرده ی طاهری، انگیزه فراهم آمد و به خراسان تاخت - بولدوزری توانا به راه افتاده بود تا خس و خاشاک از تن و جان ایران و ایرانی بزداید و شکوهی افتاده بر خاک را به دارنده اش بازگرداند! نانخوار بغداد در هرات، (عبدالله ابن محمد) بود که رادمان از دیرباز دستیابی به آن سرزمین را خواسته ای بی چون و چرا میشمرد و چشم به زمان بایسته دوخته بود. در فرازی ویژه، آن زمان پدیدار شد و بر هرات تاخت. به گرمای گرمی زخمی برداشت - ولی مرد پیروز میدان، هرات و پیرامون را نیز به ایران آزاد افزود. سرکرده ی بیمناک و همراهان به خراسان گریختند و زیر بال و پر انگلی همزاد (محمد ابن طاهر) پناه گرفتند. رادمان هشیار، به نیکی دریافت اینک با یک یورش، دو پیروزی به چنگ خواهد آورد. به خراسان یورش برد و کار آنگونه که باید انجام شد. میدان جنگ و هوس داغ پیروزی، آیین ویژه ی خود را دارد. بیهقی زمینه را اینگونه مینگارد:

"یعقوب به محمد ابن طاهر پیغام فرستاد که برای دستگیری پناهندگان آمده - امیر طاهری با پناهندگان جلسه گرفت و مشورت خواست. عبدالله بن محمد، پیشنهاد جنگ با یعقوب را داد. اما محمد ابن طاهر نپذیرفت و گفت اگر بجنگیم، او پیروز میشود. پس به این نتیجه رسیدند که پناهندگان از شهر بیرون روند تا بهانه یعقوب حذف شود و به نیشابور حمله نکنند. پناهندگان از شهر بیرون رفتند، اما اردوی یعقوب در بیرون نیشابور ماند. عبدالله ابن طاهر اطرافیان خود را برای تقدیم احترام نزد یعقوب لیث فرستاد و از یعقوب خواست به سیستان بازگردد، اما یعقوب همانجا بماند و بازنگشت. یعقوب در شادیاخ، که یکی از محله های نیشابور بود، فرود آمد و محمد ابن طاهر تصمیم گرفت برای دلجویی نزد او برود. وقتی از اسب فرود آمد، یعقوب دستور داد او و همراهانش را دستگیر کنند." (۲۵۹ ه.ق). (تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، علی اکبر فیاض، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰، پوشینه هفتم، برگهای ۲۸ تا ۳۰). چنین شد که خراسان نیز از گند بیگانه رست و به دامن پاک میهن بازگشت.

همینکه ارتش رادمان بر خراسان چیره شد، فرمانروایی ی بی چون و چرای وی را دیو لوزان بغداد، بیدرنگ دستیینه کرد و همراه دهشهای دست و دلبازان ی چشمگیر به دربار سیستان فرستاد. اینک سراسر بخش باختر ایرانزمین از ننگ بیگانه رسته و به جان مام میهن پیوسته - در بخش پیشین ارتش پیروز رادمان را دیدیم چگونه گرگان و مازندران و تبرستان و دیلمستان را هم زیر پا کشیده و وابستگان به دیو بغداد را در هم نور دیده بود. جوانی انگیزه مند در سایه ی هنر سازماندهی و نیرویی توفنده به میدان آمده پلیدی را از دامن نیلخاک ایرانزمین برای همیشه بیالاید. بی ایستای میبازد، بی سر ایستایی. نه دست نشانندگان خورد و کلان دیو بغداد در گوشه و کنار ایران پهناور و نه خود آن غول شاخ و دم بریده را توان ایستاندن در برابر ارتش نوگرای رادمان است. سرنوشت شورانگیز ایرانی، گویی آهنگی نو به سر دارد! تازه از راه دراز تبرستان رسیده بود که شنید هرات به دست مزدور بغداد آشفته - روانه ی کارزار شد و دیوکی "رتیل" نام با گردانی از پیلان آزموده بر ارتش رادمان تاختند و زور آور شدند. **ادامه در ص ۱۳**

دار، شکنجه زندان نابود باید گردد!

کارگر زندانی آزاد باید گردد

رادمان پور ماهک ... ادامه از ۱۲

رادمان که یکانهای رزمی ی زیر فرمان را در برابر پیلان زورمند، ناتوان دید، دوشادوش نیمه گروهانی ۵۰ تنه از یکان تفسوران زبده، دل به دریا زد و به خرگاه رتبیل پورش برد و جانش را گرفت. سپاه هرات پراکنده شد. دست اندرکاران ارتش رادمان پنج سر پیل زورآور، بیش از ۳۰۰ تن از سپاه هرات را به بند کردند و ابزار فراوان جنگی و کلان سرمایه ای به چنگ آوردند.

در پایان آن جنگ (خبرک)، پیشکار و دربان سرکرده ی دشمن، همراه شماری بزرگ از پیرامونیان سرکرده میان اسیران بودند. برادر رتبیل نزد ارتش رادمان پناه گرفت. سرکرده ی فرو ریخته با کم و بیش پنج هزار تن از یاران خود گریخت. رادمان شمار بزرگ زندانیان را همراه تخت سیمین دشمن، کلان انبار زر و سیم و گوهر و جنگ ابزار بسیار را همراه ستونی ویژه به سیستان فرستاد و هنگی زبده به فرماندهی ی شاهین پسر روشن را دنبال سرکرده ی گریزپا فرستاد. شاهین هشیار و همسنگران، موش آبکشیده را نزدیک پلی در مرز والشتان (سرزمینی میان غزنه و مکران و سیستان) دستگیر کردند و به پیشگاه رادمان آوردند تا کیفر ایرانسوزی را نوش کند.

فرهنگ خانگی:

آنچه که زیبایی و شکوفایی است، ستودنی است و نماد فرخندگی - و آنچه که پلید و زیانبارست، زدودی و دور ریختنی. مهر و دوستی و فروتنی بر این راستا پسندیده اند و خشم و رشک و کین نکوهیده و ناپسند. چکیده ی فرهنگی برتر را درون همین چند واژه یابیم. پیر فرزانه ی توسمان، کوتاهتر از سده ای پس از موج خروشان رادمان پور ماهک گفته:

چو هنگام فرهنگ باشد تو را به دانایی آهنگ باشد تو را بی آزاری و سودمندی گزین که اینست فرهنگ و آیین دین فشرده ی تاریخ رفتارها میگوید: سایه ی فرهنگی مدارا و پاسخگو که فراگستر شود، بهروزی و سرفرازی و نیکبختی افزاید - زشتی و تند و پوچ ستایی با هر انگیزه ای که درون توده را درنوردد، پریشانی و آشفتگی و بی سر و سامانی زاید. روز روشنی که فرهنگ دیرین خانگیان به گواهی ی تاریخ، یازده سده خورشید جهانتاب هستی بود، با نیرنگ ناجونمردی گمراه و یورش دسته ای بیدادگر، فرهنگ خانگی نیمه جان شد تا بشویم بدنام روزگار - فرزندان بیدار این آب و خاک اینجا و آنجا برخاستند و جنگیدند و باختند تا برسیم به روزگار رو در رو (ناجای مزدکی). همسنگران موج توانای رادمان پور ماهک از نخستینیانی بودند که زشتی ی بیفرهنگی را تیزتر از دیگران دریافتند - دریافتی ژرف که پس از ۱۴ سده، گام به گام دارد همه گیر میشود! فراموش نکنیم که فرهنگ سست، میبوسد و از یاد میبرد، ولی فرهنگی توانا میماند و میپاید و میسازد. ۱۴ سده با خیال خوش فرهنگ خانگی و درد از راه رسد (بیفرهنگی ی پسین پرپر زده ایم تا تبار زد (نسل زد و بشود درمانگر اینهمه سراسیمگی. رنگ و روی روزگار میگوید: "این بار نباید ببازیم." بالا گرفتن کار ارتش کارای رادمان و همسنگران در پهنه ای گسترده از ایران پهنور، به ویژه در سیستان که زادگاه آن ارتش گره گشا میبود، روزی پنج بار زوزه ی اهرمن را که از بالای مناره ی بتکده های بیگانه به گوشها میرسید، آرام آرام رو به کاهش نهاده و رو به فروریزی بود. چراکه مردم بیزار از بدکیش و بدکیشی با شنیدن آن بانگ شوم، هرچه ته دل داشتند به سوی سازنده و خواننده اش بار میکردند.

تا جایی که درب بتکده ها (مزگنجا - مسجدها) را بستند تا از زوزه ی هرروزه که یادآور ننگ فروریزی ی دین و آیین و فرهنگ خانگی بود و جز بیزاری نمیپورود، بیاسایند. رادمان و همسنگران، آن گام توده های بیدار را میستودند و به یاران بیدار و از جان گذشته ی خویش میبالیدند. ارج کار مردم را به گرمی میستودند و آرمانشان را پاس میداشتند.

چیرگی ی بی چون و چرای رادمان بر سرزمینهای زیر فرمان، نه تنها به بیرون راندن مزدوران بغداد از هر رنگ و تبار و شاخه و تیره ای به نیکی انجام شده بود، که دستان دراز بغدادنشینان را از هر دسته ی دستار باز سپید و سبز و سیاهی نیز کوتاه کرده بودند (آخوندهای بیکاره و شاخه های هرز زهرنیشان). همه باید در خاک ایرانزمین جاروب میشدند تا روانه ی زباله دان تاریخ گردند.

گامهای کوبنده در کندن ریشه های انگل بدکیشی از جان میهن آغازیده بود. در نشستهای پیگیر، از وابستگان به بیگانه و میهمانان ناخوانده میخواستند اگر خواهان زندگی در ایرانزمین و ماندگاری در این آب و خاکند، باید بر راستای آرمان و فرهنگ راستین ایرانی در این کشور به کار و زندگی پردازند و فرمانبردار بی چون و چرای قوانین بومی گردند. وگرنه خاک این کشور را برای همیشه باید ترک کنند و به راه خود روند. چراکه کسی آنرا به این خانه فرانخوانده و آیین بربران بیابان نزد بیداران این آب و خاک جایی نداشت.

هممیهانی خودفروخته چون (زهیر ابن فرقد سلیمان)، که در نگارش و نامه پرانکی دستی گشاده داشت، از نوکیشان بیگانه ستا خواستند با رادمان و همسنگران بسازند و ایرانی شوند و یاهوهای زیانبار بربران را برای همیشه از سر و دل فرو ریزند تا به جایگاه پیشین خویش در دل سیستانیان بازگردند. شماری پیشنهاد وی را پسندیدند و به ارتش رزمنده ی رادمان پیوستند.

آزمونها و آزموده ها در سالها و دهه ها و سده های پسین نشان دادند آن پیوستگان بیدرد اگر پاکدل میبودند و به پیمان نوینی که با هممیهنان بیدار بسته بودند، وفادار میماندند و ناجوانمردانه پیمان نمیشکستند، امروز اینهمه بتخانه ی دد و دیو آدمخوار در ایران، مایه ی ننگمان نمیبود و پدیده ی پلشت بدکیشی اینگونه زندگامان را به بدی نمیآلود! نمکخواران نمکدان شکن را میشناسید؟

در فرازی دیگر، چندی از سرکردگان (عبدالرحمان و جانشین وی ابراهیم ابن اخضر، ایرانیان خودفروخته به دیو بغداد)، فرمانبردارای از شیوه ی نوین زندگی در ایران رسته از دام اهرمن را پذیرفته و پیمان وفاداری دستینه کردند. گام به گام به نیروهای خانگی میپیوستند و خود را همدستان نشان میدادند. آنان نیز چون دیگر ناپاکان اگر به پیمان خویش وفادار میماندند، امروز، روزگاری دیگر پیش رو داشتیم! آنان و فرزندان و نوادگان و نبیرگانشان نشان دادند گرفتار جادوی انگلی خردخوار مانده و در آتشی میسوزند که دستکم در روند شوم ۴۵ ساله همه گواه آئیم (تاریخ سیستان، برگ ۲۱۸).

تاریخ سیستان در این زمینه مینویسد: "از هر، نسب خود را به خسرو پرویز، پادشاه ساسانی، میروساند. او در نامههایی بزرگان و رؤسای خوارج را به نیکی و اقدامات خیرخواهانه تشویق مینمود و از آنان میخواست تا به سپاه یعقوب بپیوندند. در نتیجه حدوداً هزار نفر به سپاه یعقوب پیوستند. یعقوب به بزرگان آنان خلعت داد و مژده داد هرکدامشان که سرهنگ است به مقام امیری رسد، هرکه سواره نظام ساده است به سرهنگی، هرکه پیاده نظام است به سواره نظام ارتقا پیدا میکند و هرکس هم که هنری در او دیده شود، به مقامی خواهد رسید. پس از آن همه با او همراه شدند و مدتی در سیستان ماندند و به خیر میگذراندند (تاریخ سیستان، برگهای ۳۱۱-۳۱۲).

روش کارای کار زیبای رادمان و یاران، تنها آزادسازی ی سرزمینهای آلوده در چنگ دشمن و پیروزی بر بدخواهان بداختر نبود - در روند بگیر و ببندهای سیاسی، هشیارانه میکوشیدند پا به پای نوسازی ی فرهنگ خانگی، بدخواهان را با بینش و نگرش خویش و

ادامه در ص ۱۴

برقرار باد سامانه شاهنشاهی ایران!

رادمان پور ماهک ... ادامه از ص ۱۳

یادمانه های زیبای پیشینیان آگاه سازند. گمانه های زشت بیدردان را دانه دانه واکاوند و پرده از پوچیها و تباهیهای بدکیشان بردارند. در این گام کارا به پیروزیهایی درخشان هم دست یافته بودند. نگاهی به چهارچوب نوشته های نگارندگان پیش از اوجگیری ی جنبش فرهنگی و چند و چون دگرشدهای پس از آن گام، امید به بهروزی را در دلها برمیافروخت. ناپاکی ی چیره بر پاکی که پیش از آغاز آن جنبش جز افسوسی جگرسوز برنمیانگیخت، گام به گام برچیده میشد!

ژرفای تاریخ فرزندگان سیستان را در این زمینه بیشتر باید کاوید. نقش نگارندگان تاریخ و شیوه ی نگارش آنان، پیش از موج چشمگیر ارتش رادمان را در دوره ی کوتاه ۱۷ ساله و پس از آنرا هرچه ژرفتر باید وارسید تا ریشه ی توانای کار پیش رو را در گذشته ای تابناک دید و پیشینه ای سزاوار ستایش را به راستی ستود. پدافند بی چون و چرایمان از فرهنگ خانگی امروز بر راستایی نگهبانی و زنده داشتن همان تلاشها نیست؟

پند یاران همسنگر رادمان به مردم، بسیار ساده و سزاوار ستایش بود. شگفتا پس از ۱۲ سده، دوباره همان روش را باید پیش گیریم و به همزبانان هزاره ی سوم بگویم:

"رستاخیز پاک ایرانگرایی و گرایش به فرهنگ خانگی و دوریگزینی از بدآموزیهای بریران بیابان را آشکارتر بشکافیم و ریزه کاریهایش را بی هیچ رودربایستی و ارسیم. نه توفیر روشن و بی پیرایه میان این دو دوره را در ایرانمان کم بها دهیم، و نه امید به پیروزیهای پیش رو در در زنده کردن فرهنگ نیمه جان سایه ی نیرومند و توفنده ی تبار زد خانگی را نادیده گیریم. آینده را روشنتر از آفتاب تابان بالای سر بینیم که میتابد و میدرخشد تا فرداییانمان را گرمتر و روشنتر از پیش بیداری بخشد. شمار به خودآمدگان انگیزه مند را بیش از آنی انگاریم که به گمانی آید!" خواسته ی بزرگ رادمان و ارتش توانایش پس از ۱۲ سده، به بن بست کیش اهرمن خورده، ولی ترک برداشته و دارد از هم وامیرود تا برای همیشه به خاک تاریخ سپرده شود. آویختگان از انگل دردزای بغداد اگر روزی توانسته اند فرهنگ کهن دیار پارس را با بدآموزیهای ایرانسوزانه، به بیراهه ی جادوزدگان اندازند و روانپریشی ی فرو رفته در جان تاریخ را پدیده ای دینی به خورد سادگان دهند، باخت ۴۵ ساله چنان لگدکوبشان کرده و چرت ۱۴۰۰ ساله شان را از هم درانده که همه مات و منگ و گیج پیرامونند و خیره ی روند روز. چشمه گاه آن پرسشها با همین چند واژه ی ساده میآغازید: "چه شد، که چنین شدیم؟" پاسخ را در نوشته ی کوتاه چرا باختیم بخوانید (چرا باختیم، بزرگ امید، چاپ جنبش جهانی ی مهر و دوستی، ایرهشلوم، ۲۰۱۳). آنچه که از دیروز به امروز رسیده، نوید بیداری است. کلاه گشاد ۱۴۰۰ ساله را بیداران میخواهند به بیدردان کلاهبردار پس دهند تا بتوانند بی بازدارنده ای به خویشتن خویش بازگردند. آنان از بیخ و بن دگرگون شده و بیزار از بدیهای ریشه سوز بیگانه در آریابوم، خواهان گسترش اندیشه ی مهر و دوستی و پیرو زیباییهای فرهنگ خانه ی خویشند. خواستار آرامشی ستوده، بی نیازی به برتریجوییهای کور بیسود پر زیان بیگانه در خانه اند. پدیده ی پلشت بتسنایی را به بتبازان بتخانه ها سپرده و خواهان بازگشت به آدمیگری ی خویشند. نیرومند شدن ارتش بیداران خانگی در دوران ۱۷ ساله ی رادمان پورماهک، همانگونه موج گراییهای ایراندوستانه را پا به پای بیزاری از دشمن سوگندخورده رنگ و روی تازه بخشیده، که نمونه های گویای مانایش را در دوره ی ۱۶ ساله سردودمان پهلوی دیده و در پایان روند شوم ۴۵ ساله داریم میبینیم. فرهنگ تابناک ایرانی در این سه دوره را بهتر بشناسیم و ژرفتر دریابیم تا ستاره های درخشان سیستان و آلاشت ایرانزمین را بی هیچ

چون و چرایی در سراسر آریابوم بهتر بشناسیم و ذره ذره هایش را پاس داریم.

چهل دزد بغداد:

"تیسفون" پایتخت زمستانی ی سران ساسان، شهری زیبا کنار میانرودان (دجله و فرات)، پیش از یورش تازی به آریابوم با شکوهی بیتا در تاریخ شهرسازی ی دنیای دیروز و بیگمان یگانه ی بیماند جهان بوده! آن کهن یادمانه ی فرهنگ پارسی، دیرگاهیهست از سر شومبختی ی ایرانی، شده "بغداد"! سرنوشتی تلخ از زیباترین شهر ایرانزمین در تاریخ، دزدخانه ای ساخته تا ۱۴ سده بشود مایه ی شرم ایرانی در هر جای جهان.

"تیسفون"، پایتخت زمستانی ی فرزندگان آریابوم، چیره بر جهان دیروز که با یورش ناجای مزدکی (خائنترین افسر تاریخ در ارتش ایرانزمین)، شده لانه ی دشمنان خورد و کلان ایران و ایرانی! زندگان و مردگان میان درندگان آن دوران، شده اند دستمایه ی آبروسوز خودزنی و نیایش و ستایش دسته ی روانپریش خودباخته (زیارتگاه ناخواران اهرمن)! شرم بر همزبان گمراهی که ننگ امامان سیزدهم - چهاردهم را به چشم خویش دیده و هنوز گرفتار جادوی چهل دزد بغداد و آن یازده و نیم ناپاک مانده اند که از شکوه تیسفونمان لانه ی زنبوری ساخته اند ویژه ی بدان روزگار!

کوتاهتر از دهه ای پس از جان باختن پایک سرخ جامه در بغداد به دست تبار ناپاک، رادمان پورماهک چشم به جهان گشوده تا جای پهلوان زنده در ارتش بیداران شیفته ی آریابوم را پر کند - این آذری و آن سیستانی، ولی هردو همانندیش و همسنگر و همزاد و همراه با سرنوشتی همدان و همرده در برابر دسته ی بدسرشتان روزگار. هردو سر به راه مام بیمار میهن سپرده و در پدافند از مردم ایران و فرهنگ این کشور جان باخته اند. هردو با پیشینه ای کم و بیش همرنگ و هماهنگ با روشی همانند در واکنش به نیاز مردم در راه زنده کردن آرمان و باورهای زندگان زادگاهشان در برابر پلیدان روزگار به میدان آمده و جنگیده و بر خاک افتاده اند.

آنان با همه ی جان و روان گام کارای خویش را باور داشتند. به ذره ذره اش مینازیده و میبایده اند (دلیران نیاخاک، پایک خرمی، بزرگ امید، ایرهشلوم ۲۰۲۰). هردو پهلوان در خشم از ددان دریده ی بغداد به پا خاسته اند تا نه تنها پایتخت زمستانی ی شهان ساسان را از گند اهرمن بپالایند، که سراسر خاک پهناور ایرانزمین را از یادهای پلید اهرمن برویند. یادمانه های زیبای تیسفون شکوهمند افسانه ها، بیگمان در سر هریک از آندو یادها زنده میکرده - بزرگشهری بیماند با کاخ سپید شهان در دل پردیسی بیماند میان هفت شهرک زیبای پیرامون با خیابانهای پهن و سرسبز انباشته از گل و گلزار و آبشارهای خوش بانگ و رواقهای سرپوشیده میان مردمی دست افشان و پایکوب، مستشان میکرده تا آرزوی دوباره ساختنش را به سر پرورند.

هردو با یاد هنر شادی گستر بامشاد و نکیسا و رامتین و باربد و هزاردستان به هرگوشه از بستانسراهای تیسفون آوای مانای پریزادگان را زنده میکردند. از شادی ی خودجوش درون با یادمانه های پریزادگان، بیگمان در پوست نمیکنجیده اند. هریک در تنهای خویش، مست شکوه سرداران پیروز پارس بوده و شیدای بوی خوش یاس و کندر و اسپند و عود و آوای دلنشین چنگ و دف و چغانه و نای گوشنواز آتشکده های اشوزرتشت اسپنتمان که آرامش به خواب آرامشان میبخشیده - هردو، بیزار از زوزه ی اهرمن از بالای مناره های ددان آدمخوار، هردو اندوهگین از خون ماسیده بر گلوی هزاران هزار زن و مرد همآیین! هردو توفیده از خشم غوغاگر درون - هردو دردمند از خوابهای دمدامی که شبهاشان را میبانشته و روزهاشان را درمینور دیده تا برخیزند و دودمان اهرمن را در خانه براندازد! خواب خوشی چنین، جانشان را دمدم میخایده تا جز به رستن شهروند ایرانی

ادامه در ص ۱۵

نه به شکنجه، نه به اعدام، نه به جمهوری ننگین اسلامی!

رادمان پور ماهک ... ادامه از ص ۱۴

از دام کیش بد نیاندیشند و نکوشند. به آزاده زنان کهن دیارشان مینازیده و شرمندی ی برخورد پلشتی بوده اند که از سر ناچاری باید آنرا میدیده و لب فرو میبسته اند. میدانسته اند هر نوزادی که در خانه ی ایرانی چشم بر هستی میگشوده، پدر و مادر در فرخنده آیینی، درختی به نامش میکاشته اند – میان تبار بیابان، آیین دست افشانی و پایکوبی از نوزادی ویژه ی پسران بوده – خون جانوری را هم به آیین بربران بیابان به پایش میریخته اند! (آیین قربانی ی خون شتر و گاو و گوسپند یا کبوتری) – دخترکان را بیشتر زنده به گور میکرده و اگر زنده میماندند، به ۹ سالگی میشده اند ابزار بازیگریهای مردکان زنستیز زنگش زنیاره! آنان ننگی اینگونه پلید را سزاوار آزاده بانوی ایرانی نمیدیده اید.

بروسپوس (نگارنده و پهلوان فیلسوف نامدار یونان ۴۸۰ پ. م) از حقوق برابر زن و مرد ایرانی در آن دوران نوشته و از شیوه ی مونوگامی (تک همسری) میان ایرانیان یاد کرده و دریافت حقوق در دوران باردای و یکسال پس از زایش آزاده زنان پارس را نگاشته – آیندگانش بیگمان برده داری و برده بازی و کنیربارگی ی بیابانیان را دیده و آنرا مایه ی ننگ شهروند ایرانی شمرده اند. زنان آریابوم شانه به شانه ی مردان در ساختن کشورشان همسنگ و همسنگر بوده اند. بانو آرتادوخ (وزیر بهداری ی اشک سیزدهم) ، یوتاب خواهر آریوبرزین (افسر پایدار در بلندیهای کهگیلویه، در برابر سپاه الکساندر مسدونی)، آرتیمیس (فرمانده نیروی دریایی ی ارتش ایران در دوران خشایارشا، شهنشاهان آذرمیدخت و پوراندخت دختران خسرو پرویز بر تخت فرمانروایان پارس، تهمینه و گردآفرید و هزاران نمونه ی دیگر). یورشگر تازی چه کرده؟ (صبغه و مطعه و انگ حجاب و ننگ پولیگامی – چندهمسری و بی ارزش شمردن زن به هزار و یک شیوه نابرابریهای بیشمار قانونی؟).

دردآورترین ننگ مردانی چون رادمان و پاپک، نشست و برخاست از سر ناچاری با همزبانان گمراهی بوده که دل به سودای خام بدکیش سپرده و خدانشناسی و رفت و آمد و خوان و خورش خانگی را چون نام و نشان کهن بوم و بر، به گند نیایش بتی هرزه در آنسوی مرزهای کشور آلوده بودند. با اینهمه دندان بر جگر گزیده و کوشیده اند آنانرا از پیروی ی ددان بت ستا باز دارند و به کیش و نگرش خانگی و نیایش خدای راستین مهر و دوستی و فرزاندگی فراخوانند، به گویش پیر فرزانه ی توس: "به یزدان اگر ما خرد داشتیم – کجا این سرانجام بد داشتیم؟"

همسانیهایی دو ابرمرد تاریخ پایداری در ایرانزمین در برابر ددان درنده ی بغداد از شماره بیروند، هردو جایگاه فرهنگ پاسارگد (پایتخت زیبای هخامنش) در پهنه ی دشت مرغاب آن روزگاران را همشانه ی تیسفون و افزون بر ۵۰۰ بزرگشهر ایرانزمین میستوده اند که به زیباترین شیوه در جهان هنر و شکوه زیبایی میدرخشیده اند! باغها و بستانهای سبز و خرم و گلستانهای پراکنده در دل شهر با خیابانهای هموار و سنگفرش زیبای کنار جویبارهای روان و آبناهای چشمنواز، پردیس افسانه ای را روی زمین، زنده میدیدند! فرهنگ برتران دنیای آئروز، جز این نبوده! –

نگارگریهای به جا مانده بر برخی سنگنبشته ها و فرتورها و پیکره های زیبای خوشتراش و سرستونهای گویا، نماد فرهنگ و هنر مردمی بوده وارسته از تباری دیگر با آرمائی شکوهمند در پناه ارتشی کارا و چیره بر جهان! – ارتشی گردآمده از تبارهای گوناگون، ولی یکدل و یکرنگ از تیره ها و فرهنگها و زبانهای رنگارنگ. هنر شهروندی و قانونمندی ی ایرانی در آن دوران بر جهان هستی فرمان میرانده – شهان ستایشگر هنرمندان و بخردان

و کارورزان، نماد مدارا و مهر و فروتنی ی آمیخته در فرمانبردای ی ارتشی نیرومند و یگانه ی دوران را پاس میداشتند! جوانان ورزیده ی تنومند کارا، موزاییک زیبای نیرو و راستی در چهارچوب فرهنگی کارا و شایان ستایش با افسرانی پخته و کارازموده و دستیارانی کارآمد را میاراسته اند. مردمی شاد و شادمان و امیدوار به روز و روزگار در سایه ی بیشمار گاهنبارها به اوج خوشبختی میزیستند. فرهنگی برتر که بالای ۱۱ سده پاییده و پایبندانش را آبرو بخشیده تا نامآوران جهان شناخته شوند!

گردشگاههای سرپوشیده ی آراسته با گروههای هنرمند چنگ نواز و آوازه خوان خیابانهای سبز و خرم با کلگاریهای چشمنوار، درختان سرو و کاج سایه گستر – زنان و مردانی آسوده و پایبند به برابری و همسانی ی یهودی – مسیحی – زرتشتی – بودایی یا هر باورمند دیگری به گویش آنکه میگفت: بهترین سخنها را بشنوید. با اندیشه ای روشن بنگرید. هریک را برگزینید. آنها

را بیاموزید و بگسترانید (گاتها، هات ۳، بند ۲). چه بر جای بهترین سخنها نشست؟ خلافت ایرانسوز، بازمانده یورش شوم بربر بیابان، به دنبال ۴ تن نخستین انگلان (راشدین) و گسترش کشتار خانوادگی میان تشنگان خون و درندگی، سرکردگی به بنی امیه رسید. سده ای پایید تا به دست گمراهترین سردار ایرانی در تاریخ (روزبهان خراسان، ابومسلم، ابوسلمه!)، ایرانزمین به چنگ بنی عباس افتاد و افزون بر ۶۵۰ سال دیگر بر نگوینختیمان افزود!

سرکردگان بغداد (خلافت) نمایندگان دست نشانده ی خویش را با پشتوانه ی سپاهی سرکوبگر در پهنه ی پهناور ایران میگماردند تا زور کیش بیابان را در این آب و خاک، همچنان برپا دارند و جان هر پرسشگر نکته سنج ناخشنودی را بی هیچ چون و چرایی بیدرنگ بگیرند! مزدوران گوش به فرمان اهرمن هم در خانه کم نبوده اند که به جاناندازی ی ننگ بیگانه بالیده ند! (آخوند و سید و آل عبا ی مرتضاعلی و مثنی روانپزش ارزانجان دیگر با واژگانی دردزا).

ستیز بی چون و چرای دلیر فرزندان بیدار این آب و خاک، چون پاپک و رادمان و هزاران چون آنان با سرکردگان بغداد، در فرو ریختن فرمانروایی ی بدکیشان و آزادسازی ی ایران و ایرانی از چنبره ی اختاپوسان درازدست، همواره پیگیر مانده! آن سرکردگی اگر به نیروی شمشیر و جنگ ابزار دنیای نو تا امروز فرو نریخته، بیگمان در سایه ی هنر فرماندهی و سازماندهی ی امروز و فردا فرو خواهد ریخت تا دام جادوی اهرمن و دوستدارانش تبار زد در این آب و خاک، کیش و مات شوند و دست از گریبانمان بردارند!

رادمان به خوبی میدانست تا نیرویی فراخور فراهم نیآورد، به آرزوی دیرین در بستن پرونده ی دد و دیو در ایران، چیره نگردد و آن آرزو از چهارچوب خواب و خیالی خوش فراتر نرود. همزمان میدانسته دستیابی به چنان نیرویی با فرو ریختن دستگاههای فرستادگان سرکرده ی بغداد در ایرانزمین میآغازد. بنابراین در گامهای نخست به هموارسازی ی راه آینده پرداخته – دست دله های بومی را در خانه باید میبسته تا سراغ سرکرده ی چهل دزد بغداد رود. چراکه درخواست توده های ناخشنود بومی از ارتش کارآمد وی، کوتاه کردن دست ستمگران نانخوار بغداد و گسترش آرامش در خانه بوده (برآوردن نیاز توده های گرفتار در چنگ بیگانه!).

از آنجا که فرماندهی را خود و یارانش در سایه ی هنر سازماندهی ی ارتش بومی به دست آورده بودند، هیچ نیازی به خشودسازی سرکرده ی ی بغداد در گامهای پسین نداشته اند – بلکه برنامه ی نانوخته شان چنین بوده که آن سرکرده ی شکمباره را نیز چون دیگر انگلان از سر راه بردارند تا آزادی ی بی اگر و مگر به خانگیان بازگردد.

ادامه دارد ...

با سپاس و مهر از دکتر دانای بزرگوار، دنباله این سرگذشت در شماره پسین پی گرفته خواهد شد.

این است شعار ملی: شاه، خرد، آزادی!



فراخوان کمکهای مالی برای مبارزان درون مرز

برای پیشبرد مبارزه انقلابی جهت سرنگونی جمهوری ننگین اسلامی، نیروهای درون مرزی ما، نیازمند کمکهای مالی شما هستیم. با فرستادن کمکهای خود، گامهای استوار و مؤثرتری علیه اشغالگران حاکم بر سرزمین بهتر از جانمان، ایران برداریم. شماره حساب پی پال برای کمک به پیکارگران درون مرز:

Pay Pal:

tirdad33@yahoo.co.uk



شماره حساب پی پال برای کمک مالی به انجمن پادشاهی خواهان پیشرو (برون مرز)

Pay Pal:

raheniakan1349@protonmail.com



انجمن پادشاهی خواهان پیشرو را در شبکه جهانی اینستاگرام دنبال کنید:

@padeshahikhahanpishro

<https://www.instagram.com/padeshahikhahanpishro>



انجمن پادشاهی خواهان پیشرو را در شبکه جهانی

X

(ایکس) دنبال کنید:

<https://x.com/>

هم میهنان مبارز و آگاه؛

خواهشمندیم با فرستادن رهنمود و

انتقادهای سازنده به ما یاری

رسانید! نشانی تماس:

padeshahi1339@hotmail.com

نشانی پستی:

A.O.P.R. For Iran

Postfach 740163

60570 Frankfurt, Germany

هم میهنان مبارز و آگاه خارج از کشور:

پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک ملت ایران در

گرو همبستگی، پشتیبانی و همراهی هرچه

بیشتر شماسست. با شرکت جستن در گردهمایی

ها و راهپیمایی های اعتراضی ... و یا هر روش

مبارزاتی که خود می شناسید و به آن باور

دارید، به ملت در بند و ستم ایران یاری

رسانید!

لُر، کرد، بختیاری، ترک، بلوچ، گیلک، مازنی،

عرب، فارس، تالشی:

ایرانیان همبستگی!

با عزم و اراده ملی، خود، موتور محرک تغییر باشیم!